

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار

(پدیدارشناسی سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ)^۱

روح اله اسلامی^۲

فاطمه ذوالفقاریان^۳

چکیده

انسان‌ها تا هنگامی که مواجهه عملی و اندیشه‌ای با غیر پیدا نکنند، توان شناخت و خودآگاهی بدست نمی‌آورند، به ویژه آنکه جماعت انسانی دارای سابقه تاریخی، فلسفی، سیاسی باستانی و امپراطوری باشند که درجات ماندن در خود با تصورات نارسستی در آنها تشدید می‌شود. این مقاله قصد دارد به بررسی یکی از نخستین برخوردهای ایرانیان در اواخر دوره قاجار با فرهنگ و تمدن غرب بپردازد. نگهبان زبان و فرهنگ ایرانی از رأس هرم حاکمیت یعنی ناصرالدین شاه انتخاب شده است و قصد بر آن است با تکیه بر نوشته‌ها و اسناد به جای مانده از سفر تاریخی پنج ماهه او به روسیه، آلمان، انگلیس، فرانسه، اتریش، سوئیس، ایتالیا و عثمانی تصویری زبانی ترسیم گردد تا در پرتو آن نشان داده شود که چگونه تکنولوژی‌های قدرت سیاسی و دیپلماتیک ایران در پایان عهد قاجار رویه‌ای زوالی پیدا کرده است. روش نوشتار حاضر به دلیل همدلی سنت و فرهنگ سیاست عهد قاجار با بسترهای ضد مدرنیته و روشنگری و به ویژه تأکید نهایی بر تکنولوژی، پدیدارشناسی انتخاب شده است. با استفاده از شیوه‌هایی که این روش برای تحلیل گزارش‌ها و اسناد سیاسی، دیپلماتیک و تاریخی در اختیار محققان قرار می‌دهد به دنبال تبیین این نکته باید بود که چگونه زبان رام نشده، بی‌ادبانه، متافیزیکی، تقدیرگرا، استبدادی، پدرسالارانه و قبیله‌ای ناصرالدین شاه ترسیم کننده وجهی از سیاست در حال زوال و فروپاشی قاجارهاست که متأسفانه در این دوران انحطاط آمیز، زمینه تجزیه و زوال ایران را فراهم می‌آورد. این نوشتار بررسی پدیدارشناسانه نخستین برخورد هرم حاکمیت ایران با کشورهای قدرتمند را ترسیم می‌کند و زوال تکنولوژی‌های قدرت در سیاست نظری و عملی قاجارها را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک، قاجار، ناصرالدین شاه

^۱ تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۱۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۳

^۲ دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی - کارشناس اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه
hafez.eslami@gmail.com

^۳ کارشناس ارشد علوم سیاسی - f_zolfagharian@yahoo.com

بیان مسئله

تاریخ ایران همواره درگیری میان نیروهای قبیله‌ای و یکجانشین را در خود داشته است. قبایلی که با عصبیت و تبارهای نژادی به ویژه از طریق زندگی آزاد و هم نوا با طبیعت بر نیروهای کشاورز، تاجر، دهقان و صنعتگر حمله می‌کردند و دستاوردهای آنان را به غنیمت می‌گرفتند. (Salama, 2011:77-103) پس از به قدرت رسیدن این قبایل، عصبیت شان از دست می‌رفت و انسان‌هایی متمدن می‌شدند و در این فاصله هزاران متفکر، نخست وزیر، دهقان و اندیشمند را خون جگر خورده زیر خاک کرده بودند. اغلب سلسله‌ها و حکام ایرانی از قبایل بیابانگردی بودند که دوره زوال شان زمان عقلانی شدن شان بود. قاجاریه نیز یکی از منحط‌ترین و بی‌خردترین سلسله‌های ایرانی بود که خاستگاهی قبیله‌ای داشت. صفویه وحدت امپراطوری ایران را بازگرداند و ایران در این دوره به ویژه زمان شاه عباس با سایر کشورهای منطقه و جهان برابر بود. به علت استبداد ایرانی (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۲) تصلب ساختاری اندیشه سیاسی، توهم توطئه و نابودی نخبگان به همراه تعصب مذهبی این سلسله فروپاشید و دورانی که ایران باید از عهد میانی به دوره معاصر قدم بگذارد، در جا زد و به لحاظ تکنولوژی‌های طبیعی و انسانی در متافیزیک سنتی خود باقی ماند. ایران از صفویه تا مشروطه بی‌تاریخ می‌شود و تنها تقدیرگرایی تکراری و ظلم و نابرابری به همراه جهل، مریضی و خرافات بر آن حاکم می‌شود.

ملت یعنی رعیت‌های فقیر، دولت یعنی دربار استبدادی مبتنی بر روابط خون و نژادی جای هر گونه عقلانیت، خلاقیت و گشودن افق‌های جدید را می‌بندند و به کلی ارتباط دانش و قدرت قطع می‌گردد. (Smart, 2002:68) اما در غرب، کشورهای اروپایی از قرن ۱۶ به بعد با گسترش شهرنشینی، مهاجرت، ایجاد دولت ملی، ارتش، تأسیس پارلمان و اختراعات و اکتشافات در حال ایجاد تاریخ بودند. ایران در ابتدای قاجاریه به شکل جدی و کاملاً اجباری با غرب برخورد کرد. کشورهای روسیه، انگلستان و فرانسه با سامانه‌های جدید قدرت و تکنولوژی‌های پیشرفته از ماشین، توپ، بخار، الکتریسیته تا کشتی، ارتش، دانشگاه و بوروکراسی به همراه نظامی برنامه ریزی شده ایران را طعمه‌ای مناسب دیدند و دربار به انحطاط رفته قاجار همچون بیابانگردانی خیره با منطق سنتی خود وارد دنیای جدید شدند. این نوشتار قصد دارد که از زاویه‌ای پدیدارشناسانه منطق

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۳

و نوع نگرش حاکمان ایران با تمرکز بر ناصرالدین شاه را در ارتباط با سامانه‌های تمدنی غرب مورد واکاوی قرار دهد. ناصرالدین شاه انسانی مهربان، کنجکاو و آماده بود اما خوی قبیله‌ای داشت و نزدیک به نیم قرن بر ایران حکومت کرد. پس از کشتن امیرکبیر احساس کرد که شاه شده است؛ اما نمی‌خواست امور مملکتی وقت لذت او را بگیرد. بنابراین سپهسالار را که غلام خانه زادی کاردان بود به صدراعظمی انتخاب کرد. سپهسالار نیز می‌دانست که قاجاریه با شکست‌های متعدد و از دست دادن بخش‌های شمال و شرق ایران در حال زوال است و قصد داشت با کمک کشورهای خارجی به ویژه پول و تکنولوژی آنها اصلاحاتی در ایران به وجود آورد. از این رو با دادن امتیاز به رویترا و قرض گرفتن پول به سراغ ناصرالدین شاه رفت و آنقدر از پیشرفت‌ها، جذابیت‌ها و زیبایی‌های غرب گفت که حس کنجکاو او را برانگیخت و شاه بعد از استخاره تصمیم به سفر فرنگ گرفت.

ناصرالدین شاه با دست خط خود می‌نویسد: قصد دارم به سفر فرنگ بروم با سلاطین عظیم‌الشأن اروپا آشنا شده و استحکام مراودات نمایم، اتحاد را بیشتر کنیم و از صنایع و آداب و رسوم و سنه قوانین محکم در مورد لوازم عسکریه مدارس عامه و خاصه و مجالس فواید و عوام و همین‌طور کارخانه‌ها آنچه فایده دولت و ملت است بگیریم. (سفرنامه: ۳۲)^۱ البته او در پایان سفر تنها هدایا و سوغاتی‌ها را فایده سفر می‌داند و می‌گوید: «سفر مجال نداد مذاکره کنیم». این سفر که با همراهی سپهسالار، عضدالملک، شاهزاده‌ها و بسیاری از درباریان در مدت پنج ماه و اندی صورت می‌گیرد به خوبی با تحلیل محتوای گزارش‌ها، خاطرات و سندهای به جای مانده این مسئله را روشن می‌سازد که زبان قبیله‌ای، استبدادی، پدرسالارانه و بی‌ادبانه قاجارها توانایی ارتباط دیپلماتیک و سیاسی در سطوح تصمیم‌سازی کشور را ندارد. نوشتار حاضر به دنبال بررسی یکی از نخستین برخوردهای رسمی و دیپلماتیک در سطح عالی ایران با کشورهای قدرتمند اروپایی است که در پرتو واکاوی نانوشته‌های متن می‌توان خلاء تکنیک و بحران تکنولوژی زوالی قاجار را مشاهده کرد که چگونه تاریخ شکوهمند ایران را به سمت تجزیه و فروپاشی جلو بردند.

^۱ . به علت ارجاع مکرر به سفرنامه ناصرالدین شاه تنها می‌نویسیم (سفرنامه: صفحه) مشخصات کتابنامه در فهرست آمده است.

روش پدیدارشناسی در تحلیل اسناد و گزارش‌ها^۱

پدیدارشناسی، تکامل تحقیقات کانت و وبر محسوب می‌شود که روشی تفهیمی و کیفی در مطالعات علوم انسانی است و در بررسی تاریخ و کشف ذهنیت‌های حاکم بر اسناد و متون دیپلماتیک و تاریخی کاربرد فراوان دارد. این روش توسط هوسرل و هایدگر که از جنگ، سرمایه داری و تهاجم مدرنیته و روش‌های کمی به زندگی طبیعی و انسانی نگران شده بودند پایه گذاری شد. (جمادی، ۱۳۸۵) پدیدارشناسی در مقابل روش‌های پوزیتیویستی، ساختاری و انتقادی راه جداگانه‌ای را برای بررسی قصدیت‌ها و کنش‌های جمعی انسان گشود. (رشیدیان، ۱۳۸۵: ۴۲۳-۴۱۱) تاریخ، زبان و جبرهای سازه‌ای حاکم بر متون تاریخی در روش پدیدارشناسی اهمیت مرکزی دارد. (Husserl, 2008: 76) بر اساس این روش انسان‌ها پرتاب شده در جهان هستند و با توجه به موقعیت‌های زبانی، تاریخی و جهان زیستی که در آن قرار می‌گیرند ناچار از زندگی در متون هستند. (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۰۴-۱۷۴) این روش دغدغه نقد مدرنیته دارد و ریاضی کردن جهان به صورت کمی‌گرایی که بر همه عرصه‌های زندگی حاکم شده است را چالش و بحران زندگی جدید می‌داند و اعتقاد دارد برای بررسی کنش و اندیشه انسان‌ها باید از منظر پدیداری و تفهیمی وارد شد. (هوسرل، ۱۳۸۵: ۲۳۴) واژه‌های شک کردن، تعلیق آگاهی (اپوخه)، قصدیت، جهان زیست، تقویم (هوسرل، ۱۳۸۱: ۸۷) در این روش بسیار به کار می‌رود و به صورت کاربردی زمانی که متون و اسناد سیاسی و دیپلماتیک را بررسی می‌نماید، دغدغه دارد که نوشته‌ها و جهان زیست مقوم متن را شناسایی کند. (هوی، ۱۳۸۲) روابط قدرت و سازه‌های زبانی به گونه‌ای بسیار ریز واژگان و جملات را در جو فرهنگی خاصی قرار می‌دهند که از مطالعه آنها می‌توان بسیاری از ویژگی‌های دوره تاریخی، خالقان و متون را تحلیل عمیق کرد. اینکه برای سفر ناصرالدین شاه و مجموعه اسناد و گزارش‌های به جای مانده از این سفر، پدیدارشناسی را انتخاب کرده‌ایم به دلایل زیر است.

مجموعه گزارش‌ها و اسناد به جای مانده از سفر ناصرالدین شاه دارای جهان زیستی به شدت متافیزیکی و سنتی است و برای فهم عمیق آن یکی از بهترین

^۱ . بنگرید به مقاله: روش‌های تحلیل اسناد سیاسی و دیپلماتیک، روح اله اسلامی، بخش پدیدارشناسی، فصلنامه

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۵

روش‌هایی که به سنت احترام می‌گذارد و منطق آن را به نقد نمی‌کشد، پدیدارشناسی است. از سوی دیگر بررسی روابط قدرت در ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در ارتباط با یکدیگر نیاز به روشی کیفی و کلی دارد که تنها در پدیدارشناسی می‌توان سراغ گرفت. نشان دادن ناخودآگاه قبیله‌ای و سازوبرگ‌های فرهنگ استبدادی و پدرسالار در ایران چاره‌ای نمی‌گذاشت جز اینکه روشی به کار گرفته شود که رویکرد نقادانه به مدرنیته دارد و با تمرکز بر تفسیر متون دارد نوعی از زبان شناسی اجتماعی را آشکار سازد. از سوی دیگر فرضیه نوشتار حاضر، بحران و زوال تکنولوژی‌های قدرت در ایران است و یکی از روش‌هایی که دغدغه تکنیک دارد و به صورت ابزاری به تکنولوژی نگاه نمی‌کند، پدیدارشناسی است، چرا که بر این باور است تکنولوژی، جهان زیست خاص خود را دارد (جمادی، ۱۳۸۵: ۶۸۹ / هایدگر، ۱۳۷۷: ۵) و انسان به راحتی نمی‌تواند آن طور که می‌خواهد خارج از صورت‌های جبر زبانی، سازه‌ای و فرهنگی کنشگری و اندیشه ورزی کند. (Drummond, 2000: 55-66) به طور خلاصه در سفر ناصرالدین شاه روایت‌های متافیزیکی و سنتی و ساختارهای قبیله‌ای و استبدادی در یکدیگر تنیده شده است. شاه اعتقاد دارد که شرقی‌ها و به ویژه ایرانی‌ها تمدنی با شکوه داشته‌اند و اکنون تکنولوژی غرب جهان را به سمت بحران و آدم کشی سوق داده است.^۱ زبان پدرسالارانه و رام نشده هرم حاکمیت ایران به شکلی بسیار ساده، ابتدایی و تکنیک‌های دم دست حضوری با تکنولوژی‌های مدرن غرب برخورد کرد و همه تلاش‌های درونی و اصلاحی قاجار از جمله خود ناصرالدین شاه در جهان زیست قبیله‌ای شکست خورد که نتیجه آن تحقیر خارجی، تجزیه ایران، وابستگی، شکست در جنگ‌ها و تشدید استبداد بود.

آغاز سفر به فرنگ

در ۳۱ شهر صفر ۱۲۹۰ هجری قمری بعد از یک سال که همه می‌دانستند ناصرالدین شاه قصد سفر به فرنگ دارد، سفر او با استخاره آغاز شد. کاروان بزرگی پس از خداحافظی از تهران به قزوین حرکت کرد و شاه در راه از هیچ گونه اقدام خوش‌گذرانی و تفریح امتناع نمی‌کرد. در راه که اخبار سیستان می‌رسید او نگران

^۱ - روش پدیدارشناسی به این نوع نگرش نزدیکی دارد. بنگرید به: (هایدگر، ۱۳۸۶: ۳۷۶/هوسرل، ۱۳۸۲: ۶۰)

می‌شد، چرا که همیشه ترس داشت همانند پدر و پدربزرگ خود برخی از قسمت‌های ایران را از دست بدهد. غم سیستان در طول سفر فرنگ چون خوره به جان ناصرالدین شاه افتاده بود و همیشه عیش، تفریح و شادی‌های سفر را از او می‌گرفت. اکنون او می‌بایست نقش شاه ایران را داشته باشد اما رفتار و افکارش به گونه ایست که تداعی کننده سفر رئیس یک ایل بزرگ می‌باشد. او برای اینکه به روسیه برسد روستاها و شهرهای ایران را زیر پا می‌گذاشت؛ اما متأسفانه در اندیشه او بحثی، کلمه اعتراضی و هیچ گونه مطالبی راجع به وضع رعیت، آبادانی کشور و یا شیوه‌های اداره امر عمومی وجود نداشت. او با اینکه در رأس هرم حاکمیت ایران قرار دارد، اما مجموعه نوشته‌ها و گزارش‌ها کاملاً این مطلب را می‌رساند که سیاست را ذاتی قدسی و الهی می‌داند که خداوند به او هدیه کرده است. همواره از جزئی‌ترین خوراک، پوشاک، ظاهر مردم و زیبایی‌ها می‌گوید، اما دریغ از ذره‌ای منطق و استدلال ملی برای آبادانی کشوری که شاه آن است. او به عنوان رئیس یک ایل و جنگجوی فاتح، اما خوش گذران که عصبیت قبیله‌ای‌اش تبدیل به تجمل شده است تنها امور خصوصی را شرح می‌دهد و به قول آرنه شیبه حیوانی زحمتکش و تلاشگر است تا انسانی که به حوزه عمومی و سیاست توجه دارد. (آرنه، ۱۳۹۰: ۱۵۸) از ایران با راه‌های ناامن و خاکی جدا می‌شود تا به مرزهای روسیه ای برسد که اکنون کشتی‌های بخار به دنبال او آمده‌اند. ذهنیت ناصرالدین شاه به شدت جنسی است و چشمان خیره او به دنبال زیبارویانی است که باید در گزارشات جای آبادی ایران را بگیرند. او حرم و برخی زنان خود از جمله انیس الدوله، خورشید، عایشه و معصومه را با خود می‌برد.

به شهر تفلیس که وارد می‌شود همانند بادکوبه می‌گوید: همه چیز کثیف است. مردم اینجا نیز بدگل و کثیف هستند. (سفرنامه، ۱۳۷۷: ۲۸) شاه تازه از دربار تمیز و غلامان کمر به خدمت بسته جدا شده است، طبیعی است که در هجوم مردم و دیدن بیش از اندازه روزمره رعیت بدون شکوه دربار به آنها صفت کثافت بدهد. دوباره از باران، وضع طبیعی و حالات روانی خود می‌گوید تا اینکه به سمت راه آهن می‌روند. حرم هم به دنبال او سوار می‌شوند و شاه می‌گوید خیلی تند می‌رود، اما کم‌کم عادت کردیم و از لغزش خط کاملاً معلوم است که چگونه است. (همان: ۳۹) ایالت‌های شمالی در جنگ‌های ایران و روس بر اساس عهدنامه گلستان و ترکمانچای از ایران جدا می‌شوند (مهدوی، ۱۳۷۷: ۲۳۶-۲۲۲) و ناصرالدین شاه هرچند غم سیستان را با خود دارد، اما

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۷

هیچ گزاره و جمله‌ای راجع به آنها نمی‌آورد. ذهنیت شاه بسیار قبیله‌ای، استبدادی و ساده است و توانایی مقایسه و منطق خودآگاهی انتقادی ندارد. او بیشتر در نقش یک جهانگرد قبیله‌ای عمل می‌کند تا حاکم کشوری که در حال قدم گذاردن به دوران جدید است. در این سفر صدراعظم، معتمدالملک، عضدالملک، صنیع الدوله، امین السلطنه، امین السلطان، حکیم طولوزون، اعتضاد السلطنه، علاءالدوله، عمادالدوله، حسن علی خان گروسی، نصرت الدوله و عزالدوله همراه شاه بودند. (سفرنامه: ۲۳-۲۴) بسیاری بر این باور بودند که طی این سفر شاه متحدان زیادی به دست خواهد آورد، سلاح می‌خرد و ارتش را نظم می‌دهد، یاد می‌گیرد با دیگران مشورت کند و بوروکراسی و مجلس و عدالت خانه راه می‌اندازد. کارخانه و مدرسه می‌بیند و بیشتر با شهروندان و اندیشه آزادی آشنا می‌شود. به این ترتیب از شهرها و ایالات شمالی با کشتی و راه آهن وارد روسیه می‌شوند.

ناصرالدین شاه در روسیه

پس از طی کردن دریای پرآشوب، شاه و همراهان وارد روسیه می‌شوند. این کشور که همسایه قدرتمند شمالی ایران است و یکی از موازنه‌گران قدرت منطقه در برابر کشورهای اروپا محسوب می‌شود، خود را از سهامداران ایران می‌داند؛ سهامی که به بهای از دست رفتن ارزشمندترین بخش‌های خاک ایران تمام شد. ناصرالدین شاه وارد مسکو می‌شود و می‌گوید همه به استقبال ما آمده‌اند، صدراعظم، شاهزاده‌ها، اعیان و خود امپراتور. آنها وارد کاخ کرملین می‌شوند و مثل همیشه ناصرالدین شاه که گزاره‌ای راجع به سیاست و اوضاع جهان نمی‌داند از معماری، مهمانی، رقص، غذاها و آب و هوا می‌نویسد. او آنقدر به اوضاع سیاسی و تکنیک‌های قدرت بی‌اطلاع و نادان است که همانند دوربین عکاسی هر چه می‌داند و می‌بیند و می‌شنود بر صفحه می‌آورد از توصیف دست شویی‌های قطار تا رابطه حاکم با رقاص‌ها و دروغ از کلمه‌ای بحث راجع به اوضاع کشور، اخذ تکنیک‌های مدرن مملکت‌داری و تکنولوژی‌های طبیعی. به کارخانه‌ها و اسلحه خانه‌ها و حتی کتابخانه حکومتی که ۲۰۰ هزار جلد کتاب دارد سر می‌زند، اما چون بیابانگردی خوش‌گذران هیچ خرد انتقادی و خودآگاهی در او نیست. سوار راه آهن می‌شود، تماشای‌ها و مدارس را می‌بیند و از موزه بازدید می‌کند که همه نهادهایی هستند دال بر اینکه روسیه به دوران جدید قدم گذاشته است، اما او فقط در فکر این

است که چرا حرم و زنان او باید به ایران بازگردند. به زور سپهسالار، زنان و اهل حرم به خاطر مخارج، پرخطر بودن سفر و بی فایده بودن آنها بازمی گردند. جو سنگینی حاکم می شود و شاه و اهل حرم همه به گریه می افتند و شاه دچار غربت و تنهایی می شود که در همه سفر با اوست. حرم و به ویژه شخص انیس الدوله بعدها دشمن سپهسالار می شود همین که شاه از سفر برمی گردد توطئه چیده می شود که سپهسالار را عزل می کنند، چرا که قدرت در جهان زیست سنتی ایران کاملاً فردی، کیفی و اندرزی است.

شاه را وارد کاخ امپراطور می کنند و مهمانی بزرگی شکل می گیرد از شاهزاده‌ها تا نظامیان. ناصرالدین شاه تنها به توصیف ظاهری افراد می پردازد؛ مثل اینکه وزیر دربار مرد چاقی است، چانه را می تراشد و به غیر از خوردن، تماشا کردن و لذت بردن بر مسند پادشاهی خود هیچ کنش سیاسی متصور نیست. انگار امور خودجوش به جریانند و نیازی به دفاع از منافع ملی ایران ندارد. او تصور می کند مثل داخل، سایه خداوند بر زمین است. بعد از ملاقات با الکساندر اول و مهمانی بسیار باشکوه می نویسد خسته شدیم و شب مثل سگ خوابیدیم. (سفرنامه: ۵۱) در روزهای بعد او با ژنرال‌های روسیه دیدار می کند و جالب این جاست که آنها مدال‌های افتخار خود را که در جنگ ایران و روس کسب کرده بودند نشان شاه می دهند (همان: ۵۸) و شاه بی هیچ کلامی و در کمال مدارا و آرامش ارتش، سلاح‌ها و قدرت نمایی روس‌ها را می نگرد. شاه با امپراطور همراه می شود، به مراسم جشن و شادی و سوارکاری می رود و از سیستم بانکی، ضرب سکه و ضرابخانه‌های روسیه دیدن می کند و تنها این جمله را می گوید که ضرابخانه را دیدیم، اگر از ما هم راه بیفتد از اینجا بهتر می شود. با امپراطور به مراسم مختلف می روند. به رقص می پردازند و سرانجام در مراسمی نمایش دون کیشوت را می بیند. اما تنها به خر سانچو و اسب دون کیشوت ایراد می گیرد که باعث خنده اوست. امپراطور نشان درجه یک و انگشتر به شاه هدیه می دهد و ناصرالدین شاه نیز دو اسب به او و زن ولیعهد می دهد. هیأت ایران سوار کشتی بخار می شوند و به سمت آلمان می روند.

در روسیه او به فکر زن‌هاست و چشم خیره و هرز او همیشه زنان زیبا را وصف می کند و مدام می گوید: حیف، حیف. زبان او کاملاً قبیله‌ای و استبدادی است و به همه نگاه از بالا به پایین دارد. هیچ گونه ادب و تکنیک دیپلماتیک و سیاسی را آموزش ندیده است و رفتار بدوی و رام نشده‌ای از خود نمایش می دهد. تنها مطلبی که از گزارش‌ها و اسناد می توان دریافت این است که در روسیه او به هیچ عنوان خود را شاه ایران

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۹

نمی‌داند و دغدغه آبادی و شکوفایی ایران را ندارد. موزه، کتابخانه، تماشاخانه، ارتش، بوروکراسی و سیستم بانکی را فقط تماشا می‌کند؛ همان طور که مدال ژنرال‌های جنگ ایران و روس را بی هیچ قصدیتی می‌نگریست. دون کیشوت را می‌بیند، اما از کجا بداند که این اولین رمان است که سروانتس در آن افول اشرافیت و دوران فئودالیتیه را نشان می‌دهد. (لوکاچ، ۱۳۸۸) او نمی‌داند که خود در نقش دون کیشوتی است که تصوراتش همانند آسیاب‌های بادی هستند که در واقعیت وجود ندارند، چرا که تکنولوژی‌های جدید قدرت^۱ (Nadesan, 2008: 211-217) هر آن چیزی که در جهان زیست سنتی است، دود می‌کنند و به هوا می‌فرستند.

ناصرالدین شاه در آلمان

ایران آنقدر ضعیف شده بود که در بسیاری از نزاع‌های بین‌المللی نمی‌جنگید و به علت تحقیرشدگی و بن بست ناشی از روابط با انگلیس و روسیه اعتماد به نفس خود را از دست داده بود. آلمان برای ایران دوره ناصرالدین شاه گزینه‌ای قابل بررسی بود تا صنعت و تکنولوژی به ویژه اسلحه، راه آهن و کشتی سازی را از آنها یاد بگیرند. ایران به دلیل موازنه قوای انگلیس و روسیه موقعیت شبه استعماری پیدا کرده بود. شکل‌گیری ایرانی ضعیف، اما مستقل نتیجه این وضعیت بود. بنابراین ایران به دنبال کشوری ثالث بود تا این بن بست تحقیرآمیز و کشنده را چاره‌اندیشی کند. کاروان به پروس می‌رسد، اما اخبار سیستان و احتمال تقسیم شدن آن که بعدها در سفر شاه به انگلیس با میانجیگری ملکه و جان گلداسمیت انجام می‌پذیرد، دل‌نگرانی دائمی را برای شاه به همراه دارد. کاروان با راه آهن به پروس می‌رسد و نظم و آبادی آلمان برای همه عجیب است. البته ناصرالدین شاه از فقدان شکوه و ابهت کاخ‌ها و وضعیت امپراطور و شاهزاده‌ها می‌نالد و می‌گوید: مهمانی‌ها ظاهر و مراسم و مناسک ابهت ندارد. او کاخ‌های کوچک را می‌نگرد و نمی‌فهمد که قدرت در آلمان پراکنده، شهری و شرطی شده است. موزه را

^۱ - قدرت شهروندان، دموکراسی، انتخابات، قراردادگرایی، قانون اساسی، دولت ملی، مجلس، تفکیک قوا، جامعه مدنی، بوروکراسی، تخصص‌سالاری، قانون نوشته، رسانه‌ها، طبقه متوسط و افکار عمومی تکنیک‌های جدید قدرت هستند. حکومت‌مندی سنتی اندرزی، کیفی و کاملاً فردی است، در حالی که حکومت‌مندی عصر جدید بوروکراتیک و مکانیکی است. برای بحث دقیق‌تر بنگرید به پایان نامه دکتری: روح اله اسلامی، حکومت‌مندی در فلسفه تاریخ سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۹۱.

مشاهده می‌کند، اما تاریخ نمی‌داند و فلسفه وجودی موزه که گذار از دوران قدیم است را درک نمی‌کند. او وارد جشن‌های دیپلماتیک می‌شود، به تماشاخانه می‌رود و از ارتش، مجلس، دانشگاه، کتابخانه، کارخانه‌ها و سازه‌های تمدنی آلمان دیدن می‌کند و آنچه به چشمش می‌آید را توصیف می‌کند.

به دیدن تفنگخانه می‌رود و می‌گوید: باید برای قشون ایران تفنگ سوزنی خریده شود. پس از اینکه شاه از آلمان می‌رود، ملکم خان قرارداد خرید ۱۱۰ هزار تفنگ سوزنی را می‌نویسد. (سفرنامه: ۱۰۴) او اغلب گریز به شادی و تلف کردن وقت می‌کند تا مغزش زیاد فکر نکند. به یاد گربه‌اش ببری خان می‌افتد که چه انسان‌هایی را از مرگ نجات داد و چه عریضه‌ها برای او می‌آورد. یکی از تکنیک‌های چرخش قدرت در ایران عهد ناصری، ببری خان بود که جایگاه بسیار بالایی نزد شاه داشت و شاه همیشه در سفر به یادش بود. گاهی نیز با دیدن زنان زیبا یاد حرم می‌افتد و دستور می‌دهد زن گل سازی را با ۵۰۰ تومان برایش اجیر کنند. او به دارالشورای آلمان می‌رود. می‌گوید که بیسمارک‌ها در راست مجلس نشسته‌اند و در حد ۹ سطر مجلس را شرح می‌دهد، اما در نهایت می‌گوید: جای بسیار خفه‌ای است و اصلاً مزه نداشت. (همان: ۱۰۲) به خانه بیسمارک می‌رود و از کوچکی آن می‌نویسد. به سمت کارخانه‌ها می‌رود و با زبانی بسیار عقب مانده و ساده کارخانه‌های مختلف را شرح می‌دهد. مشاهده تولید انرژی با بخار و الکتریسیته، کارخانه، مجلس، راه آهن، مدرسه و دانشگاه در او اثر اندکی دارد و برای دیدن زنان و حیوانات لحظه شماری می‌کند. چشمان بسیار خیره و سرگردان از پی زنان او، مدام حسرت می‌خورد و می‌گوید: بسیار زیبايند، آدم را دیوانه می‌کنند. او به پزشک خردمند همراهش یعنی طولوزون که مخالف امتیاز رویتراست، دستور می‌دهد که از کروپ توپ جنگی بخرد و با آنها قرارداد ببندد. سوار راه آهن می‌شود و شرح زیبایی‌های بهشت گونه آلمان را انجام می‌دهد و می‌گوید: اگر ایران بودم همه اینها را تبدیل به بیلاق خود می‌کردم. به قول شاه از سوراخ‌های زیادی با قطار عبور می‌کنند تا به بلژیک برسند. به طور خلاصه هرم حاکمیت ایران در آلمان تنها ظواهر تمدن را توصیف می‌کند و از خوردن، رقص، تماشای انسان‌ها و منظره‌ها لذت می‌برند. می‌بینند که اشراف، شاهزاده‌ها و شخص امپراطور قدرت ندارند. اما رابطه میان قدرت مردم، تکنولوژی‌های جدید طبیعی و انسانی و نمادین شدن جایگاه قدرت مطلقه را درک نمی‌کنند. (Foucault, 2008-2011) شاه ایران تنها در فکر چشم چرانی، لذت بردن و رها کردن

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۱۱

چشم خیره خود بر اساس رسوم قبیله‌ای است و بیشتر به جهانگردان می‌ماند تا پادشاه کشوری تحقیرشده و به بن بست رسیده که همیشه مورد تجاوز قرار گرفته است.

ناصرالدین شاه در بلژیک

ناصرالدین شاه و همراهانش وارد بلژک می‌شوند. شاه می‌نویسد که زبان اینجا فرانسوی است و بسیار افتخار می‌کند که می‌تواند به فرانسوی صحبت کند. دین مردم نیز مسیحیت کاتولیک است و پایتخت آنها بروکسل است. پس از ارائه اندکی اطلاعات عمومی، از مردم آنجا می‌نویسد و استقبال باشکوهی که از شاه به عمل می‌آورند. می‌نویسد: انگار عروس آورده‌اند؛ پنج هزار نفر به تماشای ما آمده‌اند. او به تماشاخانه می‌رود، سری به کلیسا می‌زند و از اینکه همه خیابان‌ها برق کشی دارند، تعجب می‌کند. از کارخانه‌های تفنگ سازی، کالسکه بخار و راه آهن دیدن می‌کند و رژه ژنرال‌های کوتاه قد، لاغر و ضعیف را وصف می‌کند. ناصرالدین شاه با پادشاه دیدار می‌کند و به سراغ پارلمان می‌رود. معماری و ویژگی‌های مجلس را می‌نویسد و در ادامه می‌آورد که روزنامه نگاران در این کشور بسیار آزادند، هر چه به ذهن‌شان می‌آید، می‌نویسند و از کسی باکی ندارند. (سفرنامه: ۱۳۴) در ادامه با سفیر پیشین بلژیک در ایران دیدار می‌کند که اکنون بسیار پیر شده است. به تماشاخانه می‌رود، اما به علت اینکه هیچ زن زیبایی آنجا نیست ذله می‌شود و حالش از اجرای اپرا که شبیه تصنیف ایرانی است به هم می‌خورد و می‌گوید: هیچ خوشگلی نبود، کثیف بودند و خسته شدیم. (همان: ۱۳۵)

به همراه شاهزاده‌های ایران از جمله اعتضادالسلطنه، عمادالدوله، نصرت‌الدوله و حسام‌السلطنه وزرای بلژیک را دیدار می‌کنند. به کلیسا زیاد می‌روند و از موزه‌های بلژیک دیدن می‌کنند، بدون اینکه فلسفه وجودی بسیاری از نهادها و مکان‌ها را درک کنند. شاه فقط می‌گوید: جاهایی ایجاد کرده‌اند که ابزارهای قدیمی را جمع‌آوری می‌کنند. او دوست دارد که همه جا شبیه بیلاق باشد تا بتواند با فراغت بال و به دور از فشار به تفریح و شادی بپردازد. به هیچ عنوان برایش پرسش پیش نمی‌آید که چرا موزه‌ها را ایجاد کرده‌اند. برای ایرانی که هنوز در دوره قدیم زندگی می‌کند و ابزارها و تکنیک‌های به نمایش درآمده در موزه جزو امور روزمره سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شود، فلسفه وجود موزه به معنای گذار قابل درک نیست. ناصرالدین شاه نشان اختراعی آفتاب را به ملکه می‌دهد. در حد نیم خط می‌نویسد که در حال ساختن دیوان خانه عدلیه بودند و با خداحافظی از پادشاه از بلژیک عبور می‌کنند.

در بلژیک هم ناصرالدین شاه شبیه یک جهانگرد و نه پادشاه رفتار می‌کند. البته با این تفاوت که کمی بادب‌تر شده است. ذهنیت او کاملاً ساده مثل دوربین عکاسی تنها معماری، جشن‌ها، صورت و قیافه‌ها را توصیف می‌کند و نمی‌تواند وارد تحلیل مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شود و با برداشت وضع موجود ایران و امکان‌های فرصت و تهدید بلژیک راهی برای ترقی ایران پیدا کند. او پارلمان و به خصوص دیوان عدالت را در حد چند سطر، شرح معماری می‌دهد و درک نمی‌کند که کشته شدن وی، فروپاشی سلسله قاجار و آینده ایران به همین دو نهادی که بی‌اعتناء از کنارشان عبور می‌کند، وابسته است. ناصرالدین شاه می‌بیند، اما قدرت مضاعف و بی‌نیازی از تحولات تاریخی او را کور کرده است. نادانی، سنت استبدادی، خوی قبیله‌ای، فقدان پیش فرض‌های تاریخی و کمبود روش‌های تحلیلی و خودانتقادی ناشی از خودشیفتگی باعث می‌شود که همه چیز را از فیلتر ساده، بدوی، توصیفی و کاملاً بی‌فایده ذهنش بنگرد و تحولات بدیهی اطراف خود را درک نکند.

ناصرالدین شاه در انگلستان

در میان کشورهایی که ناصرالدین شاه به آنها سفر می‌کند روسیه و انگلستان، ایران را می‌شناسند و خود را صاحب سهم در ایران می‌دانند. ناصرالدین شاه نیز هنگام سفر به این دو کشور بسیار مراقب است؛ چرا که تمام گفته‌ها، قرارها، سفرها و نمایش دادن‌ها در انگلیس و روسیه برای منظوری طراحی شده است، چنانکه در سفر به انگلیس موافقت ضمنی خود را با تقسیم سیستان اعلام می‌دارد. شاه در این دو کشور بسیار مراقب است و کمتر به دنبال تفریح است. او و همراهانش با کشتی وارد انگلیس می‌شوند، مراسم استقبال با شلیک توپ صورت می‌گیرد و دوک‌ها، لردها و شاهزاده‌ها به استقبال می‌آیند. اغلب مسیرهای داخلی را با راه آهن می‌روند. ناصرالدین شاه می‌نویسد: مردم زیبایی دارد و بسیار نجیب هستند. ملتی بزرگ هستند که هوش آنها باعث قدرتمندی‌شان شده است که اکنون هند و ینگه دنیا را در اختیار دارند. از همان ابتدا پیش فرض‌های قدرت انگلستان، شاه را در خود جذب می‌کند. آنها به مهمانی‌های مختلف دعوت می‌شوند و با سفرا، وزرا، اعیان و اشراف دیدار می‌کنند. با گلاستون وزیر امور خارجه انگلیس وارد بحث می‌شود، اما در سفرنامه نمی‌نویسد که از چه صحبت می‌کند. به دیدار ملکه ویکتوریا می‌روند و ملکه تا پایین پله به استقبال شاه

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۱۳

می‌آید. دست ملکه را می‌گیرد و به مراسم می‌روند. او شرح ظاهری ملکه را چنین می‌نویسد که قد کوتاه، فربه، سرخ و سفید و گردن کلفت است که برای شوهر مرده‌اش سیاه پوشیده است. ملکه به او نشان زانوبند را که بسیار با اهمیت است، می‌دهد. (سفرنامه: ۱۴۹) همان نشانی که بعدها مظفرالدین شاه برای گدایی کردنش، آبروریزی بزرگی به وجود آورد. (شیخ الاسلام، ۱۳۶۷: ۱۲۰-۱۱۷) ناصرالدین شاه می‌نویسد: این نشان بند شلوار یکی از معشوقه‌های پادشاه انگلیس بود و برای اینکه او را بزرگ کند و از خجالت درآورد تبدیل به نشان حکومتی کرد. شاه نیز حمایل آفتاب را به او هدیه می‌دهد. مردم در راه بازگشت اطراف کاروان ایرانی را گرفته‌اند و به قول شاه فریاد می‌زنند و صدای سگ، گربه، شغال، گاو و خر می‌دهند. همه خیابان‌ها نور دارد و هشت هزار پلیس هم لباس، امنیت را برقرار کرده‌اند به نحوی که کوچک‌ترین توهین به پلیس حکم مرگ را به دنبال دارد. (همان: ۱۵۲)

در روزهای بعد به صورت مفصل شاه از کارخانه‌های پارچه‌بافی، کاغذسازی، شیرینی‌پزی، توپ‌سازی و اسلحه‌سازی دیدار می‌کند. تا حدی محیط انگلستان را به خاطر تنظیم وقت و گردش‌های کاری روزانه دوست ندارد و می‌گوید: یک روز که کار تحکمی نداشتیم و آزاد بودیم، حال مان خوب بود. به دیدن باغ وحش می‌رود و با دقت و از روی شادی همه حیوانات را توصیف می‌کند و در همه زمان‌ها چشمان خیره او زنان را رها نمی‌کند و به توصیف ویژگی‌های آنها می‌پردازد. او را به مانور نظامی نیروی دریایی دعوت می‌کنند تا ابهت و قدرت انگلیس را به شاه نشان دهند که در آینده خیال مقاومت در برابر خواسته‌های انگلستان را از ذهن خود خارج کند. او بندر و کشتی‌های جنگی را توصیف می‌کند و شیوه‌های باربری و کار جرثقیل‌ها را شرح می‌دهد. از وزارت جنگ دیدن می‌کند و به مدرسه بحری می‌رود. از پارلمان انگلستان نیز دیدار می‌کند و جناح‌های راست و چپ را توضیح می‌دهد. اینکه بنای آن چگونه ساخته شده است و ۱۲ کرور هزینه برداشته است. از بورس لندن و کوچه معروف رژان استریت می‌نویسد که همه معاملات در آن صورت می‌گیرد، به نحوی که در این کوچه از سراسر دنیا آدم آمده‌اند، به خصوص از ینگه دنیا بسیار زیادند. درهیجده روزی که در لندن است چندین بار کارخانه‌ها را مشاهده می‌کند. کارخانه‌های لوکوموتیوسازی، کالسکه بخار، راه آهن، ذغال و فولاد و در ادامه می‌گوید: اغلب این کارخانه‌ها روی مردم را سیاه کرده و آب و هوای شهر را از بین برده است.

در مورد مجلس انگلیس ۶ سطر توضیح می‌دهد و می‌گوید: سیستم فرقه‌ای دارد به نحوی که اگر فرقه توری یا ویگ بروند، نخست وزیر تغییر می‌کند. با برخی از سفرا و دیپلمات‌ها مثل کلیف وزیرمختار انگلیس در عثمانی که در اسلامبول همه کاره بود و بعدها بر اثر سیاست‌های ضد روسی‌اش هیأت گاردان را برای فتحعلی شاه آورد، دیدار می‌کند. در مجلس از کتابخانه و مرکز اسناد دیدن می‌کند. ملکه الماس کوه نور را به گردن انداخته بود، از پله‌ها پایین می‌آید و شاه و ملکه دست هم را می‌گیرند و سر قبر مادر ملکه می‌روند. از بورس و تجارتخانه انگلیس دیدار می‌کند. شیوه‌های ضرب سکه و اسکناس سازی را می‌بیند. مجلس سنای انگلستان را بررسی می‌کند و سیستم رأی دهی حداکثری را شرح می‌دهد. سرانجام از یک بیمارستان و رصدخانه دیدن می‌کند. بیمارستان از موقوفات است که نوعی مرضخانه است و رئیس الصحه مدیر آن است. او در نهایت می‌گوید: انگلستان اولین کشور دنیاست؛ همه چیزش از تجارت، صنعت و آبادانی قاعده و نظم دارد. (همان: ۲۰۴)

در انگلستان با فضای سنگین دیپلماتیک و رسمی چندان به ناصرالدین شاه خوش نمی‌گذرد. اما او در این کشور با قانون، نظم و قاعده دار بودن مملکتداری آشنا می‌شود. شاه می‌نویسد: همه چیزش با نظم و قاعده خوب است. از آبادی، وضع مردم، تجارت، صنعت، کار کردن و در پی کار رفتن اول مملکت است (همان). ابهت و قدرتمندی انگلستان، شاه ایران را به خود می‌آورد و او با دیدن تکنولوژی‌های طبیعی مانند کارخانه‌ها و تکنیک‌های انسانی مانند مجلس، وزارت جنگ، بورس، مرضخانه و کتابخانه سبک قانونی حکمرانی را کاملاً درک می‌کند.

ناصرالدین شاه در فرانسه

ناصرالدین شاه می‌نویسد: انگلیس‌ها، از قلب متأسف از رفتن ما بودند و بالاخره با قطار به سمت فرانسه حرکت کردیم. شاهزاده ایدن مسئول تشریفات بود و به محض ورود ما توپ شلیک کردند. در ادامه می‌نویسد: مردم زیادی به استقبال آمده بودند و شعار می‌دادند: "زنده باد پادشاه ایران". البته کمی غمگین بودند به خاطر جنگ با آلمان‌ها. در فرانسه ناصرالدین شاه بیشتر به اوضاع سیاسی و اجتماعی دقت دارد تا جایی که به خوبی درک می‌کند در این شهر مردم عادی که از دیدگاه او رعیت هستند قدرت اصلی را دارند. می‌نویسد: شهر پاریس مال رعیت است و دولت نقشی ندارد.

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۱۵

(همان: ۲۱۱) شهر دارای دارالشورا است و مردم وکیل دارند. شهر آنقدر زیباست که شاه فرصت نوشتن ندارد. مراسمی برپا می‌شود و سفرا و وزرا می‌آیند. نمایندگان عثمانی، ژاپن، ایتالیا، ینگه دنیا، روسیه و پاپ با شاه دیدار می‌کنند. شاه معماری بناها و ویژگی‌های ظاهری افراد را توصیف می‌کنند و بعد با مارشال، زنش و صدراعظم به شکار می‌روند. سرداران برای شاه شرح فتوحات می‌دهند و بعد به سراغ مجلس می‌روند که در آنجا اغلب شاهزاده‌ها نماینده مردم هستند. شاهزاده‌ها بسیار با ادب و خوش لباس هستند و وکیل مردم در مجلس شده‌اند. در این گزاره‌ها مشخص است که شاه فهمیده است که دوران گذاری در حال وقوع است. سرانجام با رئیس جمهور فرانسه مارشال ماک ماهون و رئیس دارالشورا دیدار می‌کند. به موزه می‌روند، اما نمی‌داند به چه دلیل اسلحه، کلاه، شمشیر ناپلئون و اشیاء قدیمی را جمع کرده‌اند.

نماینده یهودیان با ناصرالدین شاه دیدار می‌کند و از شاه تضمین می‌خواهد که رفتار با یهودیان بهتر شود. شاه می‌گوید: نگران نباشید من پادشاه همه ملت‌های ایران از جمله یهودیان و حامی آنها هستم. بعد پیشنهاد می‌کند که شما با این همه سرمایه چرا پول نمی‌دهید تا زمین بخرید و همه در آنجا جمع شوید. (همان: ۲۲۴) با حفار کانال سوئز دیدار می‌کند و با همدیگر عکس می‌گیرند. شاه از لشکر منظم، پیاده نظام و توپخانه دیدن می‌کند و می‌گوید: مهم نظم، هم شکلی و وحدتی است که دارند. ۶۰۰ هزار مردم ایستاده بودند و ما را می‌دیدند. بعد به مجلس سنا می‌روند؛ جایی که ناصرالدین شاه می‌نویسد: اعیان، بزرگان، سرداران و پیران سیاست در آن مصلحت دولت را تشخیص می‌دهند و مواجب آنها سه هزار تومان است. به سراغ دانشگاه، ضرابخانه، کارخانه، چاپخانه، انبار غله و موزه لوور می‌روند. در دارالشورا، شاه قدرت مردم را جدی می‌گیرد و مجلس عوام را توصیف می‌کند که ۷۰۰ نماینده دارد. جایی نیز برای مردم در نظر گرفته شده است که نظاره گر نمایندگان خود باشند. آنان که سیاست‌های ضد دولتی و انتقادی دارند در سمت چپ مجلس نشسته‌اند. در مجلس معرکه عجیبی بود و رعیت به جان هم افتاده بودند. شاه بعد از این گونه قرارهای رسمی دوباره دنبال تفریح می‌رود و سراغ باغ وحش می‌رود و حدود ۳ صفحه باغ وحش را توصیف می‌کند. با بروگلی وزیر امور خارجه و برخی سفرا دیدار می‌کند. از یک یتیم خانه و چند قهوه خانه دیدار می‌کند و در نهایت جمله ای ناشی از جهان زیست استبدادی و قبیله‌ای می‌نویسد به این عنوان که مردم پاریس بی دین، آزاد و پوچ هستند و در همه جا دیده می‌شوند.

(همان: ۲۵۸) شاه در فرانسه بیشتر نهادهای سیاسی را شرح می‌دهد و زبانش با تکنیک‌های جدید قدرت آشتی کرده است، اما هنوز قدرت شهروندان را قبول ندارد و به ویژه نسبت به دارالشورا و حضور مردم عادی بدبین است و آن را پوچی و هرزگی می‌داند. او مثل همیشه باغ وحش را بر مجلس و نهادهای جدید برتری می‌دهد و به دنبال چشم‌چرخاندن در شهر و تفریح است.

ناصرالدین شاه در سوئیس و ایتالیا

ناصرالدین شاه به سوئیس وارد می‌شود و با ایلچی‌ها و وزرا دیدار می‌کند. یک رسم ناشایست ناصرالدین شاه در برخورد با نمایندگان و نخبگان سیاسی این است که به جای پرداختن به افکار، اندیشه، قدرت سیاسی و برآورد سود و زیان برای منافع ملی ایران به ویژگی‌های ظاهری، قیافه و تشبیه طرف مقابل به رعیت ایرانی یا یک حیوان مشغول می‌شود. نگرش شاه به انسان‌ها و به ویژه اهالی قدرت از زاویه بالا و دارای وجهی استبدادی و قبیله‌ای است. به عنوان مثال ایلچی سوئیس مقیم پاریس را به سگ تشبیه می‌کند. (سفرنامه: ۲۶۱) کمی از اوضاع سیاسی شهر می‌نویسد و می‌گوید: به راستی این شهر مرکز دیپلماسی است. از منظر جهان زیست ناصرالدین شاه این کشور قاعده و چارچوب ندارد، شاه می‌گوید: با اینکه ۵۰۰۰ جمعیت دارد دارای ۲۲ ایالت است و ۲۲ نفر حاکم مستقل دارد. در اصل یک رئیس در هیچ جا وجود ندارد و هر ج و مرج خاصی بر شهرها حاکم است. در مخیله شاه نمی‌گنجد که رعیت تا به این حد آزاد باشند؛ چرا که او فهمی از دموکراسی مستقیم و صلح و آرامش ناشی از دیپلماسی قدرتمند ندارد. کمی از طبیعت زیبا، کوه‌ها، هتل‌ها و امکانات زیاد گردشگری سوئیس می‌گوید که باعث شده است این کشور میزبان غریبه‌های فراوانی باشد و به طرف سرحدات ایتالیا حرکت می‌کند.

قطار با سرعت عبور خود به ویژه از داخل ۸۰ تونل در ایتالیا حیرت شاه را بر می‌انگیزاند. ویکتور ایمانوئل، شاهزاده‌ها، صدراعظم و وزیر امور خارجه به استقبال شاه می‌آیند و او را به کاخ می‌برند. به نظر ناصرالدین شاه، پادشاه ایتالیا کوتاه و چاق است و مثل قبل به وصف ظاهری زن و بچه او مشغول می‌شود. از اسلحه‌خانه دیدن می‌کند و به تماشاخانه می‌رود. مهمانی بزرگی برای او تدارک دیده شده است، زن‌های زیادی را شرح می‌دهد و به خصوص چشم‌خیره و هرزه او که بیشتر شبیه یک جهانگرد است تا

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۱۷

پادشاه، دختر یهودی را توصیف می‌کند که او را دیوانه کرده است. از لشگر ایتالیا با توجه به اینکه آلمان، روسیه و انگلیس را دیده است، چندان تعریف نمی‌کند و می‌گوید: کوتاه قد و بد لباس بودند. در حد یک سطر می‌نویسد که به کتابخانه شاه رفتیم، اما در چندین سطر باغ وحش را به صورت جزئی توصیف می‌کند. (همان: ۲۷۳) با پسر پادشاه که به نظر شاه بسیار بدگل، لاغر، بدسبیل و کثیف است به شکار می‌روند. مزارع ذرت و پرورش ابریشم را می‌بیند. هر کجا می‌روند مردم به استقبال می‌آیند و شاه همچنان زنان زیبا را توصیف می‌کند. از کلیساهای بزرگ ایتالیا دیدن می‌کند، اما رابطه مذهب و سیاست و به خصوص فرهنگ ایتالیایی را نمی‌داند و فقط از معماری آنجا می‌نویسد. حاکم شهر میلان را مردی بسیار گنده با سر سیاه بزرگ می‌داند و تأکید دارد که سرش واقعاً قد سر یک خر است. (همان: ۲۸۰)

ناصرالدین شاه اصلاً ادب دیپلماتیک را رعایت نمی‌کند و در برخورد با پادشاه ایتالیا می‌نویسد: دهن او بو می‌دهد و اغلب دهان همه فرنگی‌ها بوی بد می‌دهد. او در کشور ایتالیا به علت خستگی و دیدن جاهای بهتر پیش از این کشور، چندان راضی نیست. در ایتالیا نیز آنچه او می‌نویسد و برایش اهمیت دارد؛ شکار، باغ وحش، تفریح، چشم چرانی و توصیف ظاهری بناها و انسان‌هاست. به هیچ وجه دغدغه منافع ملی و مصلحت عمومی ایران و استفاده از این سفرها به قصد برقراری ارتباط بیشتر و کسب تکنیک‌های انسانی و طبیعی در مخیله شاه جایی ندارد.

ناصرالدین شاه در اتریش

انتهای سفر است و شاه خسته و عصبانی شده است. فعل‌ها مفرد می‌شود و دیگر حتی حوصله ندارد که اسامی افراد و توصیفات ظاهری را بنویسد. با راه آهن به سمت اتریش حرکت می‌کند، آب و هوای اروپا مثل بهشت است. آنها از قلعه‌های زیادی عبور می‌کنند، سالزبورگ سابقاً دست کشیش‌ها بود و برخی از محبوسین پلتیک در قلعه زندگی می‌کنند. زنان بسیار زیبایی را می‌بیند و می‌گوید حسن و قشنگی آنها انسان را دیوانه می‌کند، خدا بر پدرشان لعنت کند که همه را دیوانه کرده‌اند. پسر ۱۴ ساله ولیعهد به اسم رودولف برای استقبال می‌آید و شاه در مورد او می‌نویسد: با ادب است. شاه درخواست کنیزی از اسلامبول می‌کند و برایش می‌آورند. با برخی از سفرا، وزرا، شاهزادگان و استاد طب دارالفنون دیدار می‌کند.

گزارش و ذهنیت ناصرالدین شاه به جای شرح اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ترسیم اهداف ایران در این کشور به قصد بهره برداری از فرصت‌ها به شدت بدوی، ظاهری و خالی است. انگار هیچ فهم سیاست و روابط بین‌المللی در ذهن او نیست و با آداب و فنون مذاکره، حقوق، اقتصاد و روابط بین‌الملل کوچک‌ترین آشنایی ندارد^۱ و ادامه می‌دهد: امپراطور کچل، لاغر و کثیف شبیه به علی خان پسر بیگم خان است. او دوست دارد بنویسد و برای آگاهی دادن به دیگران نوشته‌هایی داشته باشد، اما کاملاً بی‌سواد است و دایره واژگان علمی او پایین است. همانند یک گردشگر معماری، مردم و ویژگی‌های ظاهری را توصیف می‌کند. برای وارد شدن به وین از رودخانه دانوب با کشتی بخار کوچک عبور می‌کنند. وارد وین می‌شود و جمعیت آنجا را ۶۰۰ هزار نفر می‌داند و با یک مقایسه می‌گوید: مردم وین شبیه به اهالی خمسه زنجاند که اغلب مریض احوال، فقیر و ناخوش هستند. لحن او به شدت بی‌ادبانه و به لحاظ شخصیتی خسته‌تر و چشم چران‌تر می‌شود. در هر دو صفحه ویژگی‌های یک زن زیبا را توصیف می‌کند.^۲

نمایشگاه بین‌المللی برگزار شده و شاه دستور داده است ۲۰ تاجر از ایران کالاهای ایران را بیاورند، اما دیر رسیدند. شاه می‌نویسد: نمایشگاه برای مردم ضرر دارد و هنوز نتوانسته است خرج خود را در بیاورد. (همان: ۳۰۲) واژگان سفرنامه نشان از خستگی شاه دارد و اسامی را به صورت کسالت باری مانند میاچی چی، هو هو، باشی ماشی، دهباشی و برو بیا می‌نویسد. به شکار می‌روند و در یک باغ وحش عمومی شکار زیادی صورت می‌گیرد، ناصرالدین شاه اعتراض می‌کند، به گریه می‌افتد و می‌گوید: این قتل عام برای چیست و چرا اینقدر ظالم هستید؟ به جشن‌ها، مراسم باله و تماشاخانه می‌رود و در همه دیدارها توهمات شخصی‌اش را می‌نویسد که مثلاً زن امپراطور از من خوشش آمده بود، مدام مرا نگاه می‌کرد و در نهایت عکس مرا خواست. شاه در شهر

^۱ - ویژگی‌های یک سفیر، شیوه‌های تحلیل سیاسی و گزارش نویسی بنگرید به اثر ارزشمند دکتر جواد لاریجانی، راهنمای سیاست خارجی ایران

^۲ . بی‌جهت نبود که در دوران میانه ایران، زنان کمتر در حوزه عمومی ظاهر می‌شدند. استبداد شاه، شاهزادگان و اهالی قدرت در ایران چنان مطلقه بود که بر جان، مال و ناموس مردم سیطره کامل داشتند. اگر زنان کاملاً خود را مخفی نمی‌کردند ساکنان هرم قدرت در هر شرایطی مالکش می‌شدند که داستان‌های تلخ زیادی در این مورد وجود دارد. منتسکیو در روح القوانین این وجه قدرت استبداد را به خوبی نشان داده است.

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۱۹

بولدن می‌نویسد: مردم گدا در شهر زیاد بودند و با نهیب حاکم پراکنده می‌شدند. به دیدن بانک، کتابخانه، صرافخانه و برخی از نهادهای مدنی جدید می‌رود، اما در این مکان‌ها آنچه نظر او را جلب می‌کنند حیوانات، زنان زیبا و معماری بناهاست. در راه رسیدن به عثمانی از ایتالیا و یونان عبور می‌کنند. در عبور مجدد از ایتالیا وزیر تجارت آنجا به دیدن شاه می‌آید و از کتابخانه ۱۵۰ هزار جلدی دیدن می‌کنند. با ایلچی عثمانی به خاک یونان می‌رسند و شاه می‌نویسد: یونان دیار افلاطون، ارسطو، بقراط، سقراط، حکما، شعرا و اسکندر است. قلعه‌های عثمانی از دور نمایان می‌شود و شاه خسته و عصبانی از اینکه در حال نزدیک شدن به ایران است، خوشحال می‌شود.

ناصرالدین شاه در عثمانی

صدراعظم عثمانی و ایران رو به روی هم قرار می‌گیرند و در مورد اتحاد اسلام بحث می‌کنند. عثمانی نیز در اواخر قرن نوزدهم به سمت نوگرایی حرکت کرده بود و کارخانه‌ها از دور دیده می‌شود و ۵ کشتی از ایرانیان به استقبال شاه می‌آیند. در عثمانی تکنیک‌های قدرت مثل بوروکراسی و نهادسازی زودتر از ایران وارد شده است. ناصرالدین شاه وارد ساختمان‌های دولتی باب عالی می‌شود. مسئولیت‌ها غیرشخصی و کاملاً نهادینه شده است و وزراء بر اساس تخصص انتخاب می‌شوند. عثمانی تحول بزرگی را به واسطه نزدیکی به اروپا تجربه کرده است. عبدالعزیز، سلطان عثمانی به دیدار ناصرالدین شاه می‌آید و تشریفات استقبال از شلیک گلوله تا رژه نظامیان انجام می‌شود. صدراعظم، وزرای عدلیه، بحریه، علوم، مالیه، فواید، تجارت، خارجه و اوقاف به دیدن شاه می‌آیند. قدرت کاملاً تخصصی تقسیم شده است. ایلچی‌ها هم شاه را می‌بینند. ملکه انگلیس به شاه تلگراف می‌زند و احوال او را می‌پرسد. (همان: ۳۴۴) به مسجد ایاصوفیا می‌روند و ناصرالدین شاه نشان اقدس را به یوسف عبدالعزیز افندی ولیعهد ۱۶ ساله می‌دهد. شاه می‌نویسد: من فرانسه یاد داشتم و با سفرا صحبت کردم، اما شاه عثمانی نمی‌توانست. عرایض یهودیان را گوش می‌دهد و به آنها اطمینان می‌دهد که در ایران از حقوق آنها دفاع می‌شود.

دوباره به سراغ تمسخر می‌رود و شاه عثمانی را به صورت دیوانه‌ای چاق و سربرهنه توصیف می‌کند. جالب آنجاست که می‌گوید: او علم جغرافیا، هندسه و هیأت نمی‌داند. شکار یاد ندارد و بسیار ترسوست و مردم از او نمی‌ترسند، بچه باز است و در

همه امور مملکتی با زنش مداخله می‌کنند، زنش نیز بسیار خر و نانجیب است. پسرشان ابله، بی معنی، بی قابل، بدگل، بدصفت، احمق و خر است. زبان بی‌ادبانه شاه مدام از روی حسادت از عثمانی بد می‌نویسد. شهر اسلامبول را کثیف و پر از سگ می‌داند. به دیدن سیرک، تماشاخانه و باغ وحش می‌رود. از دارالشورا دیدن می‌کند، با رئیس مجلس و وزیر امور خارجه دیدار دارد و دوباره با صدراعظم عثمانی در مورد دوستی و رویه‌های مسالمت بین الدولتین اسلامی و برخی از کارهای مشکله که تازه ظهور کرده است، صحبت می‌کند. (همان: ۳۵۷) تنها جمله سیاسی ناصرالدین شاه در طول سفر همین گزاره است که این مورد نیز شکلی شعاری و کیفی دارد. نتیجه می‌گیرد که چون پادشاه حرم دارد و رعیت نیز فقیر هستند، شباهت زیادی به ایران دارد. از سیستم خبرهای خوب می‌آورند و شاه بسیار خوشحال با قطار به سمت تفلیس حرکت می‌کند. چون ناصرالدین شاه اروپا را دیده است و وضع تکنولوژی و شیوه‌های رام کردن محیط انسانی و طبیعی را لمس کرده است، از وضعیت راه آهن و آداب شهرها و مردمی که از اینجا تا ایران با آنها روبه رو می‌شود انتقاد می‌کند.

بازگشت شاه به ایران

شاه در راه بازگشت به ایران از ولایاتی که زمانی جزو ایران بودند و سلسله قاجاریه آنها را در اوج نادانی، استبداد و شکست‌های پی در پی به روسیه بخشیده بود، عبور می‌کند و هیچ دل‌بستگی و ابراز علاقه و یا احساس اینکه این ولایات روزگاری برای ایران بود- با اینکه مردم آنجا خود را ایرانی می‌دانند- ندارد. (Abrahamian, 2008: 8-18) وارد تفلیس می‌شوند و سلطان گرجی به فارسی خیرمقدم می‌گوید. ناصرالدین شاه می‌گوید: ۵۰ سال پیش کثیف بودند، الان سنگ فرش شده‌اند. تماشاخانه، مدرسه، چراغ برق و کارخانه دارند و زبان‌شان نیز روسی شده است. بارهای فراوانی که شاه از اروپا جمع کرده است باید در تفلیس بماند تا بعداً آورده شوند. شاه که همه دست‌آورد سفرش چون بچه‌ها همین سوغات است، می‌نویسد: حاصل سفر فرنگ همه این بارهاست که اگر عیب کند و یا دیر برسد دیگر چیزی در بار ندارد. (سفرنامه: ۳۶۹)

بهمن میرزا برادر اعیانی محمدشاه، که زمانی والی آذربایجان بود و در زمان به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه به روسیه فرار کرده بود به دیدار شاه می‌آید. او بسیار هنرخواه و کتابخوان بود و با نشان عقاب روس و خورشید ایران نزد ناصرالدین شاه می‌-

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۲۱

آید. شاه می‌نویسد: مثل هیچ کس نیست این یابو، بسیار خر و ابله است. این مرد خر ۲۷ سال در روسیه است و نمی‌تواند روسی حرف بزند. مردم شهرهای بادکوبه، گنجه و شروان که سابقاً جزو ایران بوده‌اند از شاه استقبال خوبی به عمل می‌آورند. به فارسی شعر می‌خوانند و با خوشحالی از در و دیوار بالا رفته‌اند. علمای شیعه و سنی ایستاده‌اند و مردم صلوات می‌فرستند. همه این گزاره‌ها نشانه‌ای مبتنی بر این است که روسیه به زور، این مردم و جغرافیای آنها که جزئی از خاک ایران بوده است را جدا کرده است و آنها هر چه تلاش کردند به وطن خود برگردند، موفق نشدند. اکنون نیز استقبال بسیار معنی داری از شاه انجام می‌دهند، اما به راستی ایران در عصر قاجارها ننگ‌ترین و بی‌خردترین دوران خود را سپری می‌کرد و شعور شاه به این مسائل نمی‌رسید؛ چرا که او در فکر از دست ندادن سیستان بود نه اینکه سرزمین‌های از دست رفته را بازگرداند.

با عبور از ولایات شکی و شروان به انزلی نزدیک می‌شوند. شاه و همراهان لباس رسمی می‌پوشند تا وارد جشن عید غدیر شوند و امور مملکت بی‌سامان را به دست گیرند. قبل از رسیدن دریا طوفانی می‌شود و تا مرز غرق شدن پیش می‌روند. همه چیز به هم می‌خورد و بالاخره به سلامت به گیلان می‌رسند. شاه سجده شکر به جای می‌آورد و به محض ورود فتنه‌های زنان حرم به ویژه انیس الدوله آغاز می‌شود که چرا سپهسالار آنها را به فرنگ نبرده است. سپهسالار بر اثر فشار برکنار می‌شود و به سمت وزیر امور خارجه منصوب می‌شود. مادر شاه نیز از دنیا رفته است، جنازه او را نگه داشته‌اند تا شاه بیاید. به این ترتیب سفر ناصرالدین شاه که نمایانگر نخستین برخورد جدی دیپلماتیک ایران با کشورهای اروپایی بود به پایان می‌رسد.

براساس روش شناسی کیفی و تفهیمی در پدیدارشناسی، گزاره‌های اسنادی و خاطرات ناصرالدین شاه دارای شاخص‌های نانوشته فراوانی است که هر چند در ظاهر دیده نمی‌شوند، اما استخوان بندی متن او را انجام داده و زبان ناصرالدین شاه در شاخص‌های این جهان زیست تولید گزاره می‌کند. پدیدارشناسی به کشف نانوشته‌ها و کشاندن متن از خاستگاه بدیهی و ناخودآگاه خو گرفته به آن کار دارد. بنابراین بر اساس تحلیل پدیدارشناسانه سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ، شاخص‌هایی که بسیار اهمیت دارند و شاکله اصلی متن را تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر بسیار تکرار شده‌اند به شرح زیر است:

۱- متافیزیکی و تقدیرگرا

ذهنیت ناصرالدین شاه براساس برداشت‌ها و سازه‌های متافیزیکی بود که اغلب برای مشروعیت بخشی به حکومت و برداشتن مسئولیت از خود به آن متمسک می‌شد.^۱ در ابتدای سفر که قصد رفتن به فرنگ می‌کند، دستور می‌دهد به غلام خانه زاده نواب مؤیدالدوله که استخاره کند و او نیز ظاهر آیه را خوب می‌داند. (سند ۴: ۴۰۶) زبان و ادبیات شاه کاملاً متافیزیکی است و همیشه خداوند را در همه کارها البته به صورت اراده گزاف^۲ حاضر می‌بیند. (دینانی، ۱۳۷۹: ۹۵) از همین منظر در اروپا که قدم می‌گذارد آنها را به بی اخلاقی، هرج و مرج و هرزگی توصیف می‌کند. در مورد پاریس می‌نویسد: این شهر عصرها و شب‌ها شهر سگ ساران است و به جز هرزگی، شرارت و بی دینی باری هیچ کار دیگری ندارند. (سفرنامه: ۲۵۳) در پاریس اقسام هرزگی‌ها صورت می‌گیرد، هر کس رفیقی دارد و همه رفاقت‌ها ناپایدار است، همه در حال خوشگذرانی هستند و گرفتن زن بسیار آسان است.

روحیه شرق‌گرایی نیز در افکار شاه وجود دارد. در بسیاری از مواقع آغاز تمدن و صنعت را به شرق ربط می‌دهد. همه عناصر طبیعی شرقی و ایرانی را از غرب بیشتر دوست دارد و با اعتماد به نفس بالایی به سفر می‌رود. او حتی کوه دماوند ایران را از آلپ بلندتر می‌داند. صنعت و تکنیک غرب را باعث جنگ و آدم کشی می‌داند و همواره نسبت به کارخانه‌ها و شهرهای صنعتی با دیده تحقیر می‌نگرد که همه چیز را آلوده کرده‌اند. برداشتی دلبخواهانه از شریعت داشت به نحوی که نماز و قرآنش در سفر ترک نمی‌شد و بعد از عبور از بحران‌ها سجده شکر به جای می‌آورد اما برخی مواقع حلال و حرام را رعایت نمی‌کرد. به اسطوره‌ها و خصوصاً تعبیر خواب و استخاره باور داشت. پایان سفر می‌گوید: بالاخره تعبیر خوابم درست شد. پیش از سفر در خواب می‌بیند در تالار

^۱ - برای تحلیل بهتر این گونه روایت مشروعیتی در تاریخ سیاسی ایران بنگرید به: (طهماسب صفوی، ۱۳۸۳: ۶۰)
^۲ . همه اسناد سفر اول ناصرالدین شاه در کتابی که سفرنامه او چاپ شده است، آمده است. عدد اول شماره سند و عدد دوم صفحه کتاب است.

^۳ . غلامحسین دینانی در کتاب ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام جلد اول اعتقاد دارد اغلب در مقابل حکیمان اسلامی گروه‌های نقلی و اشاعره ای قرار داشتند که برای خداوند اراده گزاف متصور بودند و همین امر باعث می‌شد که به تقدیرگرایی برسند.

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۲۳

بزرگی ایستاده‌اند و معتمد الدوله در حال تدارک مراسم عزاداری است. به محض ورود به ایران معتمدالدوله را می‌بیند که مشغول تشریفات عزای والده شاه است. (همان: ۳۹۶)

غالب اسنادی که نخست وزیر، رجال سیاسی و نظامی و حتی رعیت و اهل حرم به صورت نامه رسمی، گزارش یا شرح احوالات می‌فرستادند، آکنده از واژگان و ادبیات متافیزیکی است و شاه پدیدار یک قدرت قدسی در روی زمین و سایه خداوند است. (برای بنیادهای این نوع نگرش بنگرید به: طهماسب صفوی، ۱۳۸۳: ۵۶) برای بیشتر کشورهای اروپایی جز روسیه، عثمانی و انگلیس که از ایران شناخت داشتند، احترام به ایران به خاطر سابقه امپراطوری باستان و صفویه بود. شاه در کشورهای اروپایی در بالاترین حد خود مورد استقبال قرار گرفت و مذاکرات و فنون دیپلماتیک کاملی برای هیأت ایرانی در نظر گرفته شده بود. در ایران نیز به علت مشروعیت الهی و قدسی، مردم رعیتی بودند که خداوند به آنها لطف کرده بود و سایه خود را به نمایندگی بر زمین فرستاده بود تا امنیت و آبادانی را برقرار کند. همه، حتی نخست وزیر و مادر شاه رعیتند و در نامه‌ها از جمله نامه‌های رسمی ممه‌ور دولتی از واژگان متافیزیکی که شاه را تقدیس کرده‌اند، بهره می‌گیرند. اغلب نامه‌ها شاه را اقدس همایونی می‌دانند و از واژگان حضور، تشریف، زیارت و بندگی استفاده می‌کنند. در نامه سپهسالار راجع به هزینه‌های سفر شاه آمده است که برای عزیمت مسعود، دست خط مبارک جهان مطاع را زیارت نمودم. (سند ۷: ۴۱۲) در خاتمه همه اسناد آمده است که: "امرکم مطاع، مطاع، مطاع" و یا "الامر اقدس الارفع الاعلی مطاع مطاع". در اسناد، شهروندان ایران خود را چاکر و بنده امیر قبله عالم می‌دانند که می‌خواهند جان خود و همه عالم را فدای او سازند. همه چاکران و جان نثاری هستند که تصدق خاک پای مبارک همایونی می‌شوند تا اعلی حضرت ظل اله، قدر قدرت، اقدس شهریاری و پناهگاه عالمیان آن غلامان خانه زاد و نوکران و چاکران را ببخشند. (سند ۶۵: ۵۳۰) استفاده از واژگان نوکر، چاکر، غلام، شرفیاب، جان نثار و ظل ظلیل در اسناد فراوان به چشم می‌خورد. (سند ۴۲: ۵۰۱ و ۳۸: ۴۸۴) تحلیل اسناد با روش پدیدارشناسی مشخص می‌سازد که شاه دارای وجهی قدسی - متافیزیکی و آستانه مبارکی است. (بدلیس، ۱۳۸۷: ۳۲-۱۹) به نحوی که نزدیک به ۷۰ درصد سند از بالا و پایین هیچ ربطی به موضوع ندارد و تنها به ستایش و تلمق شاه پرداخته‌اند. اما این ستایش کم کم عرف نامه نگاری رسمی شده است و در زبان دولتی و سیاسی نیز رعایت گردیده است.

۲- استبداد مطلقه

بررسی پدیدارشناسانه اسناد و گزارش‌های سفر ناصرالدین شاه موضوع استبداد مطلقه را به صورت ذوب شدن فردانیت همه شهروندان در قدرت بی انتهای هرم حاکمیت نشان می‌دهد.^۱ (موللی، ۱۳۸۳: ۲۱۶) افزون بر آن، فقدان قانون، مالکیت و سلطه مقتدرانه شاه بر همه جوانب زندگی رعیت در نوشته‌ها نمایان شده است. شاه اغلب با مردم مشکل دارد و اجتماعات انسانی که اعتنایی به جایگاه او ندارند و یا اشخاصی که کمی برجسته‌اند را با بدترین صفت‌ها توصیف می‌کند. همگی نزد شاه انسان‌هایی پست و بی مقدارند که تنها ارزش فدا شدن در راه او را دارند. در آغاز سفر که میرزا علی مقدس او را همراهی نمی‌کند می‌گوید: چه خوب شد حاجی خر برگشت. فعل‌ها به صورت جمع به کار می‌رود به این صورت که میل کردیم، خوردیم، رفتیم و خوابیدیم. اما در انتهای سفر به خصوص در مواجهه با افراد سرشناس فعل‌ها مفرد می‌شود. اغلب شاه از دست مردم در شهرهای اروپایی می‌نالند و به خاطر آزاد بودن، پر رو بودن و شاد بودن آنها را به باد فحش می‌کشد. از مردم می‌ترسد و در ذهنش نمی‌تواند بپذیرد که رعیت حق اظهار نظر داشته باشند. در آلمان می‌نویسد: پدرسوخته‌ها نمی‌گذارند آدم جایی را ببیند، اذیت می‌کنند، تماشای ما ایرانی‌ها آمدند، عید آنها بود و شهر بوی بدی می‌داد. شاه از هر گونه جماعت عادی و مردم رها شده می‌ترسد؛ چرا که جایگاه شکوه و ابهت قدسی او را قبول ندارند و به او بی اعتنائند. در جایی می‌گوید: مهمانان ریختند و حشرات غریبی بودند. افواج مردم در فرنگ را بد می‌داند که همیشه از حضور آنها احساس اذیت شدن می‌کند. در پاریس تازه به مردم عادت می‌کند و به خوبی می‌فهمد شهر پاریس مربوط به همه مردم است، آنها دارالشورا دارند و دارای وکیل در مجلس هستند، (سفرنامه: ۲۱۱) اما از آنها می‌ترسد و می‌گوید: آنقدر زیادند که نمی‌گذارند کارهایمان را انجام دهیم. زمانی که سوئیس را توصیف می‌کند، می‌گوید: اینجا هیچ رئیس کلی وجود ندارد، ۲۲ ایالت دارد و هر حکمی که چند نفر امضاء کنند اجرا می‌شود و بسیار هرج و مرج است. (همان: ۲۱۵) او بارها به

^۱. برای تحلیل بسیار عمیق پدیدارشناسی روانکاوی اجتماعی از ذوب شدن فردانیت‌ها، توده‌ای شدن جامعه، فرهنگ دورویی و ریاکاری بنگرید به کتاب ارزشمند کرامت موللی پیرامون روانکاوی سیاسی و اجتماعی که در آن با رویکردی بومی ریشه‌های زبانی استبداد ایرانی را بررسی می‌نماید.

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۲۵

اشخاص مهم صفت‌های بی‌ادبانه نسبت می‌دهد و هیچ شخص مهمی را آدم به حساب نمی‌آورد. در ایتالیا حاکم ونیز می‌خواهد او را ببیند، ناصرالدین شاه مشغول غذا خوردن بود، سپهسالار می‌گوید بیا منتظر است. شاه می‌نویسد: دست چرب رفتم، حاکم را دیدم گورش را گم کرد و رفت.

همه نامه‌ها و اسناد به جای مانده رسمی و غیر رسمی که خطاب به شاه نوشته شده است در ابتدا و انتهای آن نویسنده باید غلامی و نوکری رعیت گونه خود را به اثبات برساند. همه اسناد با این گزاره شروع می‌شوند: قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایونی شوم. این چاکر، غلام خانه زاد و در مورد شاه می‌نویسند: جهان مطاع، روحنا فدا و در پایان نامه اینکه زیاده جسارت شد. (سند ۱۵: ۵۰۴) در سندی آمده است که زمین و زمان و جان همه ایران قربان خاک پای وجود مبارک باشد که سایه مبارک ظل‌اللهی را از سر این خانه زادن کم نکند. (سند ۷۱: ۵۴۱)

سندها دارای محتوای استبدادی هستند که خود را در قدرت مطلقه شاه محو می‌کنند و با محو کردن فردانیت به صورت غیرمستقیم، از روی ترس و پوشیده خواسته‌شان را می‌گویند. حتی لحن ولیعهد، مادر و همسران شاه و وزیران نیز بر همین منوال است. انتهای نامه سپهسالار آمده است: غلام خانه زاد و در ابتدا نیز قربان خاک پای همایون و اینکه جان ناقابل جمیع چاکران قربان خاک پای شما باشد. (سند ۶۰: ۵۱۹ و ۶۴: ۵۳۸) اغلب به علت عدم توزیع لذت، قدرت و ثروت در جامعه همه این موارد به صورت مطلقه به شاه بخشیده شده است و تناقض اسناد در این است که ابتدا باید خود را نابود کنند و بعد بگویند که چیزی نمی‌خواهند، اما تقاضایی دارند که این کار پیچیده، خود هنری است که الزامات زندگی در متن استبدادی به ایرانیان آموخته بود.^۱

۳- بی ادبی و فقدان تکنیک‌های انسانی

^۱ - برای تحلیل روانکاوی اجتماعی راجع به استبداد و نابودی فردانیت، آثار فروید و به خصوص لکان از منظر ساختارگرایی که بیشتر به صورت ترسیم سازه‌های تاریخی خود را نشان می‌دهند کاربرد فراوان دارد. اینکه افعال جمع به کار می‌رود، فردانیت‌ها ذوب می‌شوند، خودشیفتگی و فرهنگ تعارف به وجود می‌آید و تعادلی میان لذت، ثروت و قدرت به صورت تولید و توزیع عادلانه به وجود نمی‌آید همه در پدیدارشناسی روانکاوی اجتماعی جای می‌گیرد که صورت‌های بدیهی یک دوره را آشکار می‌کنند و به نقد می‌کشانند.

زبان ایرانی در دوره ناصرالدین شاه فهمی از روابط، حقوق، اقتصاد و امنیت بین‌المللی ندارد. اگر ناصرالدین شاه عاقل بود، بوروکراسی قانونی ایجاد می‌کرد تا نخبگان سیاست خارجی طرحی از اهداف ملی و سیاست گذاری عملی برای دستیابی به اهداف را طراحی کنند. او نه تنها از علوم جدید سیاست و روابط بین‌الملل بسیار دور بود، بلکه حتی آداب دیپلماتیک و سیاسی را نیز نمی‌داند و زبان استبدادی، قبیله‌ای و رام نشده او تربیت اشرافی نداشت. به جای برآورد پتانسیل قدرت کشورهای اروپایی و ترسیم اهداف و برنامه‌هایی که همزیستی مسالمت آمیز را دنبال کند و تهدیدات را از ایران دور کند، شبیه یک جهانگرد به توصیف هر چه که می‌بیند می‌پردازد. خلق و خوی استبدادی و قبیله‌ای زبانش را نیز بی ادب ساخته است. در سفرنامه او به وفور گزاره‌هایی که وزیران، شاهان و دیگران را مسخره می‌کند و آنها را به حیوان تشبیه می‌کند، یافت می‌شود. به عنوان مثال می‌گوید: زن حاکم طرخان میان سال، چاق و هرزه است، تالار پادشاه پروس طویله است. (سفرنامه: ۸۰) ملکه آلمان زنی است که دارای سه دندان گرازی است، در آلمان خانه فردریک شارل ایستادیم، الحمداله نبود. امپراطور آلمان پیرمرد خرفتی بود، زن بیسمارک بسیار زشت و بدگل بود بیچاره بیسمارک. (همان: ۹۷) کثیف هستند، دهانش بو می‌داد، بدگل است؛ واژگانی است که فراوان تکرار می‌شود. در جایی می‌گوید: ولیعهد برادر پادشاه خر ابله است، مات مات آدم را نگاه می‌کند. دوک و کامبریچ پسر عموی ملکه رئیس قشون انگلیس مثل گاو است. آلفرد سفیر سابق انگلیس مرد کثیف و پدرسوخته ایست. (همان: ۱۵۹) زن دوک انگلیس زنی گنده مثل خرس است. اما چه بنویسم از پادشاه هلند، بر خدا پناه یک گاو، یک خر است، اسمش را گذاشته‌اند پادشاه، رهایش کرده‌اند، دستم را فشار داد، انگشتم درآمد. وزیرمختار روسیه ریشش مثل شاخ گاو بود. در مورد سلطان عثمانی بیشتر بی‌ادبی می‌کند و می‌نویسد: گنده، مداخله گر، بی علم و ترسو است. دیوانه است و پلتیک نمی‌داند، مردم هم از او نمی‌ترسند و احترام نمی‌گذارند. (همان: ۳۴۹)

این پادشاه قرار بود نماینده رفتار و ادب ایرانیانی باشد که اندرزنامه نویسی جریان اصلی اندیشه سیاسی‌شان از دوره باستان تا کنون بوده است.^۱ شاه هیچ فهمی از

^۱ . جریان‌های اندیشه سیاسی در ایران را به فقه، حکمت، عرفان و اندرزنامه تقسیم کرده اند. یکی از اصلی‌ترین جریان‌ها اندرزنامه‌هایی است که از عهد اردشیر، نامه تنسر تا این مقفع، سعدی و خواجه نظام الملک و قائم مقام

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۲۷

روابط سیاسی و دیپلماتیک ندارد. رفته بود مجلس، بانک، دانشگاه، موزه، تماشاخانه، بوروکراسی و ارتش را ببیند. اما تنها به توصیف ظاهری بناها، سیاستمداران و به ویژه زنان مشغول شد و فراموش کرد که کشورش در حال زوال و تجزیه به سر می‌برد. مجلس آلمان را جایی خفه می‌داند، در انگلیس کمی از سیستم رأی‌گیری و ماجرای احزاب به او می‌گویند، اما او تنها ظواهر را توصیف می‌کند. دارالشورای فرانسه را به صورت معرکه‌گیری عجیبی توصیف می‌کند که هرج و مرج است. همواره باغ وحش را بسیار کامل در چند صفحه شرح می‌دهد و نهادهای مدرن را در چند سطر می‌نویسد و عبور می‌کند. هیچ درکی از دولت، مصالح و منافع ملی در ذهنش وجود ندارد تا جایی که در آغاز سفر برای دیدن چند کشتی روس دست تکان می‌دهد که آنها وارد انزلی شوند. در همین لحظه مستوفی الممالک نامه‌ای به او می‌نویسد که از روس‌ها بترس و قرارداد جدا کردن ولایت‌های ایران هنوز خشک نشده که اگر اکنون کشتی‌هایشان وارد شوند همیشه می‌آیند و ایران را کوچک‌تر می‌سازند. (سند ۱: ۴۰۰) حتی طولوزون طبیب فرانسوی نیز مصالح دولت و ملت را بهتر از شاه می‌داند و در نامه‌ای از شاه می‌خواهد که قرارداد رویتر را لغو کند و می‌گوید: با این کار بکارت ایران را که هنوز باقی است نابود می‌سازید. (سند ۷۸: ۵۵۵)

۴- پدرسالاری

یکی از تکنیک‌های جدید قدرت در اجتماعات انسانی به شیوه‌های پدیدار شدن متعادلانه جنسیت اشاره دارد. در جوامعی که حکومت‌مندی شکلی استبدادی و قبیل‌های دارد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۲ / آبراهامیان: ۱۳۸۴: ۱۷)، جنسیت نیز به صورت مردسالار، یک طرفه و بسیار تبعیض‌آمیز سامانمندی شده است. بر اساس اندیشه سیاسی فمینیستی و پسامدرن، جنسیت یکی از اصلی‌ترین موضوعات علم سیاست به شمار می‌آید.^۱

در باب حکمرانی و مملکتداری نوشته‌اند. شاهان دوره قاجار از این دانش‌ها نیز بهره‌ای نداشتند. (بنگرید به طباطبایی، ۱۳۸۴)

^۱. برای بررسی یک تحلیل فمینیستی از تاریخ سیاسی ایران در دوره معاصر و بررسی انتقادی کمبود حضور زنان در عرصه عمومی بنگرید به:

Honarbin, Mehri (2010), *Becoming Visible In Iran Women In Contemporary Iranian Society*, London And New York: Tauris Academic Studies

ناصرالدین شاه به عنوان شخص اول مملکت در دوران زوال ایران در تمام سفرنامه و اسناد به جای مانده از سفر اول به فرنگ، سازه‌های پدیدار شده جنسیتی در ایران را به صورت ناخودآگاهانه انعکاس می‌دهد. زنان در زبان ایرانی حذف شدگان همه جا حاضر هستند و در عرصه عمومی و آنجا که تصمیمات عقلانی و جدی گرفته می‌شود، حذف می‌شوند و در عرصه خصوصی و ذهنیت قدرت، بسیار پابرجا هستند و حضور گسترده‌ای دارند. چشمان هرزه‌گرد و خیره مردان در عین حاشیه رانی زنان در واقعیت به صورت ناخودآگاهی همیشه دنبال آنانند. (تانگ، ۱۳۸۷: ۱۸۲) این امر به ویژه در جوامع استبدادی که شیوه تنظیم روابط یک طرفه و مردسالارانه است، وضوح بیشتری دارد. (Scot Aghaie, 2005:45-56)

توزیع نامتعادل و تنظیم نادرست غریزه جنسیت همانند قدرت و ثروت باعث شده است که یکی از اصلی‌ترین موضوعات گزارشات، اسناد و سفرنامه ناصرالدین شاه به زنان و توصیف آنان ارتباط پیدا کند. شاه زنان فراوانی داشت و از سوی دیگر هر زن زیبا در هر سن و شرایط را که در عرصه عمومی می‌دید به حرمسرای او راه پیدا می‌کرد.^۱ (روزگاران: ۱۳۸۴: ۸۱۰) زنان از نظر او موجوداتی هستند که برای مردها خلق شده‌اند، در امر عمومی نباید دخالت کنند و هر چه گفتند، باید عکس آن عمل شود. در ابتدای سفر برخی از زنان حرم را با خود می‌برد، با اقدامات سپهسالار آنان از روسیه باز می‌گردند و شاه گریان می‌شود. انیس الدوله را دوست دارد و برخی مواقع اسم او را به صورت واژگان انگلیسی می‌آورد. اغلب زنان را بد توصیف می‌کند، لاغر، بدگل، جاهل و چاق. چشمانش همیشه به دنبال زنان است و یکی از تفریحات مورد علاقه‌اش نگاه کردن، آرزو کردن و وصف زنان زیباست، به نحوی که اگر زن زیبا در جایی نباشد آنجا را بد می‌داند. تقریباً هر چه زن در سفر دیده حتی آنان که سیاسی نبوده‌اند زیاد وصف کرده است. چشمان خیره‌اش دختر ایلچی انگلیس را خوشگل، شیرین و خوب وصف می‌کند و می‌گوید چه فایده؟ (سفرنامه: ۶۴) زن‌های زیبا را که وصف می‌کند، آه می‌کشد و می‌گوید حیف و در جایی می‌نویسد: باغ تفرج است و بس میوه نمی‌دهد به کس / جز به نظر نمی‌رسد سیب درخت قامتش. (همان: ۱۲۰) در انگلیس هر جا که نگاه

^۱ در اثر ارزشمند دکتر زرین کوب به نام روزگاران چنین آمده است که ناصرالدین شاه ۸۵ زن رسمی داشت و در حرمسرا ۱۵۰۰ زن نگهداری می‌کرد، به این معنا که هر زن زیبایی در هر کجا می‌یافت او را به حرمسرا وارد می‌کرد. روزگاران: ۸۱۰

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۲۹

می‌کرد زن خوشگل بود، در آلمان و بلژیک زنان کار می‌کردند. همه جا به دنبال زنان است و دلش می‌خواهد مثل ایران باشد و آنها را صاحب شود. اما نمی‌تواند، ای کاش می‌آورد، اما چه فایده، می‌نویسد و افسوس می‌خورد. زنان ایلچی، ملکه، وزیر و حتی مردم عادی را وصف می‌کند تا جایی که در اتریش برای دیدن زنان دوربین به دست می‌گیرد و می‌نویسد: آنقدر زیبايند که دیگر نمی‌توانم بنویسم. این سبک بی‌ادبانه و بسیار پدرسالارانه که زنان را سوژه بسیار مهم در حیطه خصوصی می‌نگرد نتیجه استبداد و بی‌حق بودن رعیت در ایران عهد قاجاری است. حتی مادر شاه و مهدعلیا نیز در جو پدرسالارانه سیر می‌کنند و در نامه‌هایی که به شاه می‌نویسند، چنین می‌گویند: حضور مبارک اعلی حضرت قدر قدرت، شاهنشاه ارواحنا فداه که خداوند جان مرا قربان شما کند، مژده سلامتی وجود مبارک زبان عاجز است از شکرگزاری. (سند ۳۹: ۴۸۷ و ۲۰: ۴۳۴).

۵- زبان قبیله‌ای

سامانمندی قدرت در استبداد قبیله‌ای همانند حکومت قاجاریه در ایران، نمی‌توانست در خود سیستمی را ایجاد کند که تعلیم و تربیت مملکتداری را نسل به نسل به شاهان منتقل کند. ذهنیت شاهان اغلب قبیله‌ای، ساده و دارای واژگان بسیار محدودی بود که قدرت را در نیروهای خدادادی و نیروی شمشیر می‌دیدند. به محض روی کار آمدن یک قبیله و غلبه بر دشمنان داخلی و خارجی سلسله دارای عصبیتی بود که شمشیر حرف نهایی را می‌زد. (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۶۵-۴۷) اما به محض اینکه قبیله‌ای، به عنوان مثال از عصبیت آقامحمد خان قاجار دور می‌گردد به سمت اقتدار ناصرالدین شاهی می‌رسد که نه قدرت شمشیر را دارد و نه تدبیر قلم را. ناصرالدین شاه به عنوان حاکم ایران دارای ذهنیت بسیار ساده و بدوی است و انگار هیچ علمی را یاد ندارد که از دریچه آن دنیا را تفسیر کند. متافیزیک پدیدار اصلی ذهنیت ناصرالدین شاه است که اغلب وجهی تقدیرگرا دارد. (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۸۲۳) اما زمانی که به فرنگ سفر می‌کند و شروع به توصیف و گزارش سفر می‌کند هیچ گونه دانشی که با عینک آن، دنیا را بنگرد ندارد و شبیه به دوربین عکاسی خالی و بدون پیش فرض اطراف خود را وصف می‌کند. تکنولوژی‌های انسانی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که بماند،

(Foucault, 2008-2011) حتی تکنولوژی‌های مکانیکی و طبیعی را نیز نمی‌داند.^۱ وصف غذا خوردن، زنان زیبا، حیوانات، حالات درونی، معماری، آب و هوا، رقص، شکار، تفریحات و شادی بخش عمده‌ای از گزارش‌های شاه را در بر گرفته است.

در طول پنج ماه سفر، ناصرالدین شاه نه تکنیک انسانی را یاد گرفت و شرح داد و نه به تکنولوژی‌های مدرن علاقه‌مند شد. او فقط می‌نویسد: از خواب برخاستیم، نهار یا شام خوردیم، خسته بودیم، میل کردیم، دیدیم، تفریح کردیم و به شکار رفتیم. کاملاً مشخص است که او هر پدیده‌ای را که به زبان قبیله‌ای و تکنولوژی‌های دم دستی و ساده نزدیک باشد بهتر توصیف می‌کند. ذهنیت ساده و بی سواد ناصرالدین شاه در همه جا دغدغه شادی، امور غیرمنتظره، مهمانی، شکار و دیدن زن و حیوان را دارد و در وصف حالات و ویژگی‌های ظاهری کم ارزش پیشتاز است. جالب آنجاست که به شکار و دیدن حیوانات علاقه دارد و مشتاقانه و جزئی آنها را وصف می‌کند، در حالی که نسبت به بوروکراسی، قانون، بودجه نویسی، بورس، دانشگاه و کارخانه هیچ علاقه‌ای ندارد و سعی در آموختن نیز ندارد. در برخی مواقع عقلانیت و تمدن غربی را نقد می‌کند. در یک جا می‌گوید: اختراعات و اکتشافات از شرق آغاز شده است و در جای دیگر می‌گوید: کارخانه‌های انگلیس به خاطر دود زیاد روی مردم را سیاه کرده‌اند و بسیار به کارگران سیاه شده می‌خندید. (سفرنامه: ۱۷۸) در بازدید از کارخانه‌های آلمان می‌نویسد: اغلب اختراعات انسان را تلف می‌کنند، کارخانه انگلیس، کروپ آلمان، توپ، تفنگ و گلوله برای کشتن جنس انسان ایجاد کرده‌اند و اختراعات بشر نابودی بشر را به دنبال داشته است. (همان: ۱۸۴) شاه همان‌طور که می‌نویسد، از کوه خوب بالا می‌رود، اسب‌های

^۱ . میشل فوکو در سخنرانی‌های معروف خود در کلژدوفرانس مرکز فلسفه سیاسی روزگار خویش به درستی بر تکنیک‌های قدرت و مبانی حکمرانی بر خود در طول تاریخ اشاره کرده است. در تمام این مقاله تکنولوژی‌های قدرت از میشل فوکو به عاریت گرفته شده است. حکمرانی بر خود، تورهای قدرت، قدرت شبانی، حکومت مندی و کنترل جمعیت موضوعاتی است که با خوانش هایدگری از تکنولوژی به عرصه سیاست کشیده شده است و محوریت اصلی را در نگاه جدید به قدرت پیدا کرده است. بنگرید به:

Foucault, Michel (2008), *The Birth Of Biopolitics Lectures At The Collge De France, 1978-79*, Edited By Michel Senellart, London: Palgrave Macmillan
 Foucault, Michel (2011), *The Courage Of The Truth (The Government Of Self And Others Ii) Lectures At The Collège De France 1983-1984*, Edited By Frédéric Gros General Editors: François Ewald And Alessandro Fontana English Series Editor: Arnold I. Davidson Translated By Graham Burchell, London: Palgrave Macmillan.

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۳۱

لشکر فرانسه را توصیف می‌کند، فرق بین آهو و شوکا را می‌داند و هر امری به جز تکنیک‌های جدید قدرت را می‌داند و وصف می‌کند. به راستی کسی که سفرنامه را بخواند گمان نمی‌کند پادشاهی آن را نوشته باشد.

نتیجه گیری

همین که ناصرالدین شاه می‌نویسد و قصد دارد از زاویه احوالات و دیدگاه شخصی خود دنیا را بنگرد برای تحلیل عرصه سیاسی آن روزگار اهمیت دارد و دارای وجهی عقلانی است که نمایانگر ورود ایران به عصر جدید است. از بررسی پدیدارشناسانه اسناد و گزارش‌های سیاسی و دیپلماتیک سفر اول ناصرالدین شاه به خوبی می‌توان دریافت که زبان و تکنیک‌های سیاسی و دیپلماتیک ایران در مواجهه با مشکلات داخلی و به ویژه فرصت‌ها و تهدیدهای خارجی بسیار ناتوان، ابتدایی و بی ارتباط با متون مندرج در آنها است. ماهیت تکنیک‌های به کار گرفته شده ایرانی در سفر اول ناصرالدین شاه پیوند آشکاری با ساختار قبیله‌ای، مردسالار و استبدادی دارد که حاوی متافیزیک تقدیرگرایی است و عرصه سیاسی بین‌الملل از داخل این فضا برای ایران شکل می‌گیرد.

بررسی پدیدارشناسانه اسناد و گزارشات سفر ناصرالدین شاه به فرنگ / درصد موضوعات

موضوعات	تقسیمات درونی	درصد تکرار و اهمیت
تفریح، سرگرمی، حالات شخصی	توصیف مردم، نخبگان، زنان، باغ وحش، تماشاخانه و افعال روزمره	۷۰٪
صنعت و تکنولوژی‌های طبیعی	کارخانه، دانشگاه، اختراعات و اکتشافات	۲۰٪
تکنیک‌های قدرت و تکنیک‌های انسانی	مجلس، ارتش، دولت ملی، قانون، بوروکراسی و تجارتخانه	۱۰٪

هرم حاکمیت ایران سه نوع خلاء تکنیک در مواجهه با فرنگیان داشت که در نهایت باعث فروپاشی آنان گردید.

خلاء اول مربوط به فقدان ادب دیپلماتیک است. ساختار سیاسی ایران در دوره قاجار قبیله‌ای بود و چرخش قدرت بر اساس خون و تبار صورت می‌گرفت و مانیفست تقسیم قدرت بر اساس نسب نامه‌ها به صورت انتسابی بود. در چنین محیطی آداب دیپلمات در سیطره اخلاق استبدادی و اشرافی جای داشت. شاه ایران ادب و نزاکت را رعایت نمی‌کند و نه تنها علم سیاست و فنون قدرت جدید، بلکه در حد اندرزنانه‌های ایرانی نیز رفتار با سران کشورها را نیاموخته است. شاه در حکم یک مسافر و دوره گردی است که بسیار بی ادب و چشم چران است و بدون توجه به هدف سفر و یا توجه به مصلحت و منافع ملی ایران تنها زبان رام نشده خود را بر صفحه می‌آورد و از بالا به پایین به همه بی احترامی می‌کند.

دوم خلاء تکنیک طبیعی است. شاه می‌دانست که فرنگیان در تکنولوژی‌های مهندسی و پزشکی پیشرفت بسیاری داشته‌اند. او رفته بود که طریقه ساختن کارخانه‌های مختلف را از نزدیک ببیند تا بتواند آنها را وارد ایران سازد و از پارچه تا صنایع دفاعی و امنیتی را به لحاظ سخت افزاری در داخل تولید کند. شاه کارخانه، قطار، ماشین، تلگراف و جاده‌ها را می‌بیند، اما تنها لذت می‌برد و هیچ حس خود انتقادی ندارد. چرا که به نظر او روزگاری ایران و چین نیز قدرتمند بوده‌اند و تکنیک‌های مدرن طبیعی باعث جنگ و روسیاهی بشر شده‌اند. برای برخی از اسامی خارجی نام‌های زیبا و ماندگاری انتخاب می‌کند. مثل ماهی خانه، کالسکه بخار و سوراخ (تونل)، اما دلیلی برای انتقال آنها به ایران نمی‌یابد.

سومین و مهم‌ترین خلاء در ایران عهد ناصری به کمبود تکنیک‌های امور عمومی، انسانی و سیاسی باز می‌گردد. ناصرالدین شاه فهمی از بوروکراسی، ارتش، دولت ملی، مجلس، قانون و بورس ندارد و سیاست بزرگ‌ترین گزینه حذف شده اسناد و گزارش‌های سیاسی و دیپلماتیک او به شمار می‌رود. همیشه از ظواهر، معماری و ویژگی‌های توصیفی بناها و انسان‌ها می‌نویسد و چندان رابطه مناسبی با نهادهای بوروکراتیک قدرت مدرن ندارد. در ذهنیت شاه موضوعی به معنای مصلحت و منافع ملی نقش نبسته است و بیشتر به دنبال دیدن، خوردن، آشامیدن و تفریح است و نمی‌داند که راز اصلی موفقیت کشورهای پیشرفته به دست نخبگان علوم انسانی است. تنها در انگلستان و اواخر سفر درک می‌کند که قانون و تکنیک‌های جدیدی برای ساماندهی قدرت لازم است و هر چه به پایان سفر نزدیک می‌شود فهم سیاسی او کامل تر می‌گردد.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- آرنت، هانا (۱۳۹۰)، *وضع بشر*، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۹)، *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، تهران: طرح نو.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: قومس
- اسلامی، روح اله (۱۳۹۰)، *روش‌های تحلیل اسناد سیاسی و دیپلماتیک، فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، شماره ۴۷
- بدلیس، ادريس بن علی (۱۳۸۷)، *قانون شاهنشاهی*، عبدالله مسعودی، تهران: مرکز پژوهش میراث مکتوب.
- تانگ، رزماری (۱۳۸۷)، *نقد و نظر، درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه: منیژه عراقی، تهران: نی.
- جمادی، سیاوش (۱۳۸۵)، *زمینه و زمانه پدیدارشناسی*، تهران: ققنوس
- خالقی، احمد (۱۳۸۲)، *قدرت زبان زندگی روزمره*، تهران: گام نو.
- رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۸۴)، *هوسرل در متن*، تهران: نی.
- رهبر، عباسعلی و روح اله اسلامی و فاطمه ذوالفقاریان (۱۳۸۹)، *سازه‌های معناگرا در حکومت‌مندی بوستان سعدی، فصلنامه سیاست*، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۲۹.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴)، *روزگاران*، تهران: سخن
- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۶۷)، *قتل اتابک و ۱۶ مقاله تحقیقی دیگر*، تهران: انتشارات کیهان.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۴)، *خواجه نظام الملک*، تبریز: ستوده.
- طهماسب صفوی (۱۳۸۳)، *تذکره شاه طهماسب*، به تصحیح: کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۳)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- لاریجانی، جواد (۱۳۷۷) *درس‌های سیاست خارجی*، تهران: مشکوه.
- لوکاچ، گئورک (۱۳۸۸)، *رمان تاریخی*، ترجمه: شاپور بهستانی، تهران: اختران.
- موللی، کرامت (۱۳۸۳)، *مبانی روان کاوی فروید لکان*، تهران: نی.
- مهدوی، هوشنگ (۱۳۷۷)، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر.

ناصرالدین شاه (۱۳۷۷)، [سفرنامه ناصرالدین شاه]، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول به فرنگستان، فاطمه قاضی‌ها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد. هایدگر، مارتین (۱۳۸۶)، وجود و زمان، ترجمه: محمود نوالی، تبریز: موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی و انسانی دانشگاه تبریز.

هوسرل، ادموند (۱۳۸۱)، تأملات دکارتی، مقدمه‌ای بر پدیدارشناسی، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، نی. هایدگر، مارتین (۱۳۷۷)، پرسش از تکنولوژی، مقاله برگرفته از فلسفه تکنولوژی، ترجمه: شاپور اعتماد، تهران: نشر مرکز.

_____ (۱۳۸۵)، بحران علم اروپایی، ترجمه: کامران ساسانی، برگرفته از کهون، لارنس، متن‌های برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرن، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.

_____ (۱۳۸۲)، فلسفه و بحران غرب (مجموعه مقالات)، ترجمه: رضا داوری اردکانی و دیگران، هرمس.

هوی، دیوید (۱۳۸۲)، حلقه انتقادی، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

Abrahamian, Ervand (2008), **a History of Modern Iran**, London: Cambridge University Press

Drummond, John (2000), Political Community, In the Book: **Phenomenology of the Political**, Edited By Kevin Thompson, Lester Embree, Netherlands: Kluwer Academic Publishers

Foucault, Michel (2008), **The Birth Of Biopolitics Lectures At The College De France, 1978–79**, Edited By Michel Senellart, London: Palgrave Macmillan

Foucault, Michel (2011), **The Courage Of The Truth (The Government Of Self And Others Ii) Lectures At The Collège De France 1983–1984**, Edited By Frédéric Gros General Editors: François Ewald And Alessandro Fontana English Series Editor: Arnold I. Davidson Translated By Graham Burchell, London: Palgrave Macmillan

Honarbin, Mehri (2010), **Becoming Visible In Iran Women In Contemporary Iranian Society**, London And Newyourk Tauris Academic Studies

Husserl, Edmund (2008), **Introduction to Logic and Theory of Knowledge**, London: Springer

زوال تکنیک‌های قدرت دیپلماتیک در پایان عهد قاجار ۳۵

Nadesan, Majia Holmer (2008), **Governmentality, Biopower, and Everyday Life**, London Newyourk, Routledge

Salama, Mohamm Ad R. (2011), **Islam, Orientalism and Intellectual History**, London: Ib Tauris

Scot Aghaie, Kamran (2005), The Gender Dynamics Of Moharram Symbols And Rituals In The Latter Years Of Qajar Rule, In The Book: **The Women Of Karbala Ritual Performance And Symbolic Discourses In Modern Shi_I Islam**, Edited By Kamran Scot Aghaie, Austin: University Of Texas Press

Smart, Barry (2002), **Michel Foucault**, London and Newyourk: Routledge